

محمد صالح المنجد

سفر به

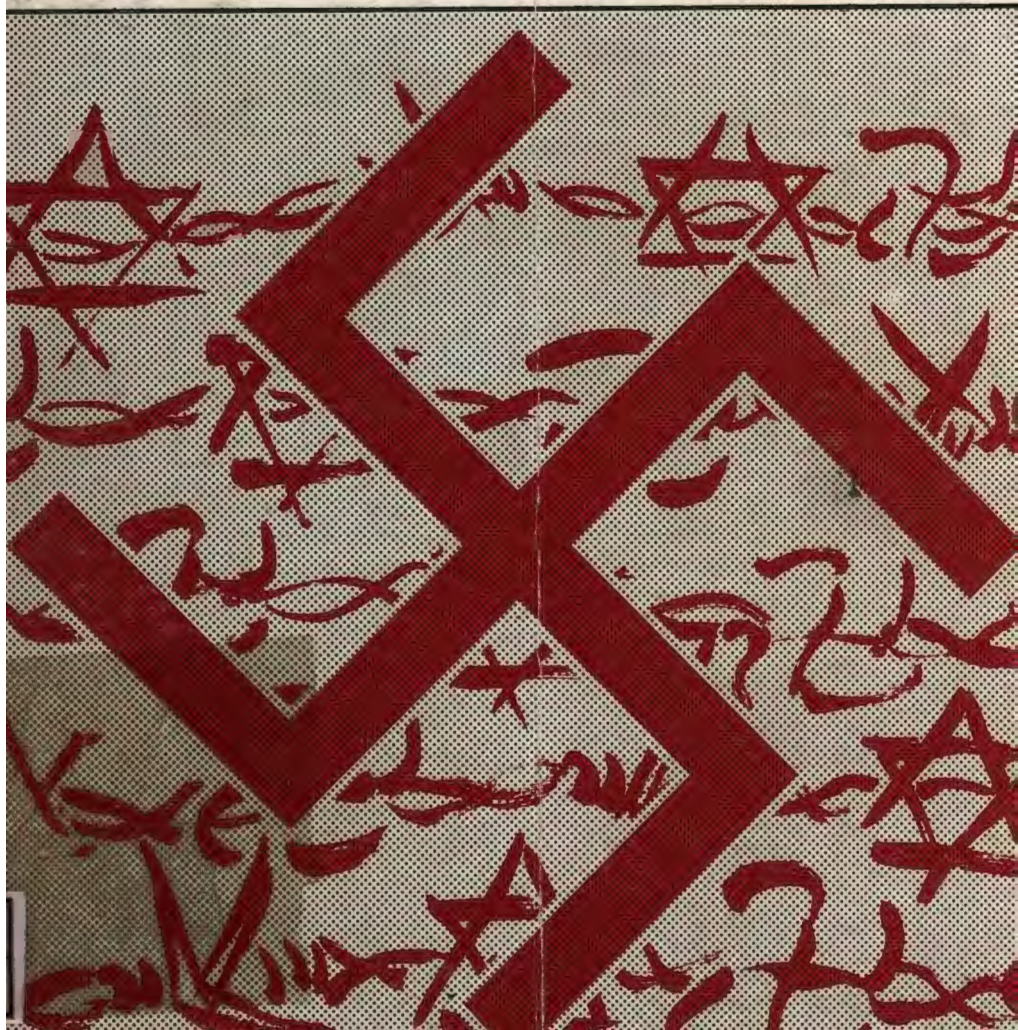
ولایت عزرائیل



۲۰۰ ریال



نشانی: تهران - خیابان انقلاب مابین اردیبهشت و فروردین، خیابان مشتاق تلفن ۶۰۲۳۳



سفر به ولایت عزرائیل

جلال احمد

سفر به ولایت عزرائیل



جواب اول
۱۳۶۳

انتشارات رواق



- ☆ سفره ولایت عزرائیل، چاپ اول ۱۳۶۳
- ☆ نوشته: آل احمد، جلال
- ☆ ناشر: انتشارات رواق، تهران - تلفن ۶۶۰۲۳۳
- ☆ طرح جلد و صفحه آرایشی: احمد هدی
- ☆ تیراژ: ۱۱۰۰۰ نسخه
- ☆ چاپ: فردوسی - ۳۱۶۳۱۸
- ☆ لیتوگرافی: پارت - ۳۸۵۶۲۲۹
- ☆ نقل و ترجمه و تجدید چاپ بدون اجازه ممنوع

سفر

بیتِ غفران

نوشتہ

عبد اللہ

با مقدمہ شمس احمد



به همین قلم:

قصه و داستان:

۱۳۲۴	دید و بازدید
۱۳۲۶	آبان از رنجی که می‌بریم
۱۳۲۷	دی سه تار
۱۳۳۱	مرداد زن زیادی
۱۳۳۷	بهمن سرگذشت کندوها
۱۳۳۷	مدیر مدرسه
۱۳۴۰	آبان نون و القلم
۱۳۴۶	دی نفرین زمین
۱۳۵۰	پنج داستان
۱۳۶۰	سنگی بر گوری

مشاهدات:

۱۳۳۳	اردیبهشت اورازان
۱۳۳۷	مهرماه تات‌نشین‌های بلوک زهرا
۱۳۳۹	خرداد در یتیم خلیج - جزیره‌خارک

سفرنامه:

۱۳۴۵	خسی درمیقات
------	-------------

مقالات:

۱۳۶۳	بهمن سفر به ولایت عزرائیل
۱۳۳۳	هفت مقاله
۱۳۴۱	سه مقاله دیگر

ترجمه:

۱۳۴۱	غرب زدگی
۱۳۴۱	مرداد کارنامه سه ساله
۱۳۴۲	اسفند ارزیابی شتابزده
۱۳۵۶	یک چاه و دو چاله
۱۳۵۶	در خدمت و خیانت روشنفکران
۱۳۲۷	آبان قمارباز از داستایوسکی
۱۳۲۸	بیگانه از آلبر کامو (باخبره‌زاده)
۱۳۲۹	اسفند سوء تفاهم از آلبر کامو
۱۳۳۱	آبان دستهای آلوده از سارتر
۱۳۳۳	مرداد بازگشت از شوروی از آندره ژید
۱۳۳۴	مائه‌های زمینی از ژید (با پرویز داریوش)
۱۳۴۵	پائیز کرگدن از اوژن یونسکو
۱۳۴۶	آبان عبور از خط‌آز یونگر (با دکتر هومن)
۱۳۵۱	چهل طوطی (با سیمین دانشور)
۱۳۵۱	تشنگی و گشنگی از یونسکو (با هزارخانی)



بهروز گلزاری

می خوانید:

صفحه	مقدمه
۸	
۹ //	۱. کارنامه ما.
۱۰ //	۲. سفرهای جلال.
۱۲ //	۳. سفرنامه نامه های جلال.
۱۴ //	۴. درباره این کتاب.
۱۸ //	۵. استفاده نخست.
۳۱ //	۶. استفاده دوم.
۳۴ //	۷. استفاده سیم.
۴۰ //	۸. کتاب نگاری.
۴۳ //	۹. آخرین سخن.

متن سفرنامه	صفحه ۴۶
۱. پیش درآمد.	۴۷ //
۲. آغاز يك جذبه.	۵۵ //
۳. ولایت بی شرق و غرب.	۶۴ //
۴. سنگ اول بنا زیر بی می ماند.	۷۵ //
۵. آغاز يك نفرت.	۸۶ //

ضمایم	صفحه ۱۰۳
۱. تفسیری بر روابط ایران و اسرائیل.	۱۰۳ //
۲. بین الملل سوسیالیست ها و اسرائیل.	۱۰۷ //
۳. گزارشی از اردن.	۱۰۹ //
۴. بیانیه اردن.	۱۱۰ //
۵. پیام نخست وزیر اسرائیل به ملک- حسین.	۱۱۱ //
۶. بیانیه پنجم و ششم ژوئن اردن.	۱۱۱ //
۷. قطع روابط با اسرائیل.	۱۱۳ //
۸. بیانیه کمیته بین المللی صلیب سرخ، ژنو.	۱۱۶ //
۹. جنبش همبستگی.	۱۱۷ //

مقدمه

۱- کارنامه ما

جلال در کمتر از چهل و شش سال زندگی و ربع قرن نویسندگی، توفیق یافت ۲۵ اثر خویش را به چاپ برساند. چاپ بقیه آنها ماند در عهده ما (اوصیا و وراث جلال) . که تاکنون فرصت چاپ هشت کتاب زیر او، نصیب شده است:

- ۱- در سال ۱۳۵۰ مجموعه قصه پنج داستان. در ۸۸ صفحه
- ۲- در سال ۱۳۵۱ مجموعه قصه چهل طوطی در ۴۸ »
- ۳- در سال ۱۳۵۱ ترجمه نمایشنامه تشنگی و گشنگی در ۱۵۷ »
- ۴- در سال ۱۳۵۶ متن کامل غرب زدگی منقح در ۲۲۷ »
- ۵- در سال ۱۳۵۶ متن کامل در خدمت و خیانت روشنفکران چاپ کامل و بی سانسور در ۵۱۰ صفحه
- ۶- در سال ۱۳۵۶ رساله يك چاه و دو چاه در ۵۴ »
- ۷- در سال ۱۳۶۰ قصه سنگی بر گوری در ۹۳ »
- ۸- در سال ۱۳۶۳ ترجمه تجدیدنظر شده قصه قمار باز در ۲۴۲ »

و اینک نهمین کتاب او، که برای اول بار و به طور کامل تقدیم می شود . یعنی :

۹- سفر به ولایت عزرائیل.

۲- سفرهای جلال

از سیاحت های جلال در شهرها و روستاهای کشور - که در بخشی از آنها که در فاصله سالهای ۲۷ تا ۳۷ و بیشتر پیاده انجام گرفت من در معیتش بودم - که بگذریم ، وی سیاحت هایی نیز در خارج از کشور داشته است. که به ترتیب تاریخ وقوعشان عبارتند از:

۲/۱- سفر به عراق در سال ۱۳۳۱: و سیاحت و زیارت شهرهای

بصره، خانقین، سامرا، کربلا، نجف و کاظمین. سفری که پس از ختم دوره دارالفنون تهران، به تشویق مرحوم پدرمان و به نیت اتمام تحصیلات طلبگی اش (که همزمان با دوران دبیرستان، در حوزة مروی تهران مقدمات و سطح را نیز به اتمام رسانده بود) انجام داد. تا زیر سرپرستی مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه (دایی مادرمان) و نیز در معیت برادر بزرگمان مرحوم سید محمدتقی طالقانی که از نخبه شاگردان حوزة مرجع زمان، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بود، ادامه تحصیل دهد. نیتی که ناتمام ماند و با اشغال کشور از طرف متفقین در جنگ جهانی دوم ، جلال به وطن بازگشت. از آن سفر، سایه ها و مایه هایی در قصه های کوتاه اوایة جلال، چون زیارت، وداع و التماس والمکوس نقش بسته است.

۲/۲- سفر به فرنگ در سال ۱۳۳۶: سفری دو ماهه و تابستانه. و

مقدمه / ۱۱

در معیت همسرش. و بیشتر به سیاحت در شهرهای فرانسه و انگلیس. و به تعبیر من نوعی ماه عسل سرشار از شکیبایی. از این سفر نیز سفرنامه‌ای تدارك ندید. اما یادداشت‌های روزانه سفر چرا.

۲/۳ - سفر به فرنگ در سال ۱۳۴۱: این بار تنها. و چهار ماهه. با سیاحتی در پاریس، ژنو، آلمان، هلند و انگلریز. خودش از آن سفر، به شتل تعبیر می‌کند. از این سفر افزون بر ۱۵۵ صفحه یادداشت‌های روزانه، سفرنامه‌ای نیز تدارك دیده که ناتمام مانده است. تحریر تازه و بازنویس یادداشت‌های روزانه سفر فرنگ که دقیقاً ۱۲۹ روز به درازا کشیده است، در تابستان سال ۱۳۴۸ و در اسالم گیلان شروع شده بوده که مرگ طراحی شده جلال توسط ساواک، آن بازنویس را ناتمام گذاشته است. بیشتر از يك سوم سفرنامه آماده چاپ است.

۲/۴ - سفر به اسرائیل در سال ۱۳۴۱: که سفری بوده چهارده روزه. از پانزدهم بهمن تا بیست و هشتم همان ماه و سال. و در واقع در بازگشت از سفر سوم خارج (یا سفر دوم فرنگ). و در آنجا به همسرش، دکتر سیمین دانشور که از تهران پیشواز رفته، پیوسته. و هر دو مهمان حضرات. افزون بر بیست و دو صفحه یادداشت‌های روزانه سفر، در يك تحریر و بازنویس تازه، سفرنامه‌ای تدارك دیده است در پنج فصل و چند ضمیمه. که حدود نیمی از آن در زمان حیات خودش در يك ماهنامه (سال ۱۳۴۳) و يك هفته‌نامه (سال ۱۳۴۶) چاپ شده است.

این کتاب، متن بازنویس شده کامل همان سفرنامه است. که به تفصیل‌تر، توضیح خواهم داد.

۲/۵ - سفر حج در سال ۱۳۴۳: که بیست و چهار روزه بود. از ۲۱

۱۲ / ولایت عزرائیل

فروردین تا سیزدهم اردیبهشت همانسال. همراه قافله حجاج و گروهی از افراد فامیل. یادداشت‌های روزانه این سفر، سال ۴۴ تحریر تازه یافت و در سال ۱۳۴۵، در زمان حیات جلال و با همت انتشارات نیل با نام: *خسی درمیقات نشر یافت.*

۲/۶ سفر روس در سال ۱۳۴۳: سفری سی‌ویک روزه. و تنها. از ۷ مرداد تا ۷ شهریور همانسال. یادداشت‌های روزانه آن سفر را، جلال در سال ۱۳۴۵ بازنوشت و دو قسمت آن را در هفته‌نامه بارو به چاپ سپرد که همان سبب شد بارو برای همیشه به‌محاق توقیف افتاد. این سفرنامه کامل است و ما مترصد فراهم شدن امکانات چاپ آن.

۲/۷ - سفر امریکا در سال ۱۳۴۴: که هشتاد روز به‌درازا کشید. بیشترش در امریکا و تنها. و چند روزیش تا کانادا و در معیت دکتر علی اصغر خبره‌زاده. این سفر از پنجم تیرماه تا بیست‌وسوم شهریور همانسال اتفاق افتاد. و یکصد و هشتاد و یک صفحه یادداشت‌های روزانه سفر را سوغات داشت. هر چند فصلی از این سفر بازنویس گشت و در زمان حیات جلال، یک‌بار در جهان‌نو رضا براهنی و سپس در مجموعه مقالات کارنامه سه ساله با نام کارنامه دوماهه‌ها وارد چاپ گشت. اما جلال فرصت بازنویس تمام آن یادداشت‌های روزانه سفر را نیز به‌دست نیاورد.

۳- سفرنامه نامه‌های جلال.

از زمره نوشته‌های هنوز چاپ نشده جلال، یادداشت‌های روزانه اوست که با لطف و تدبیر سرکار خانم دانشور، در همان زمستان تلخ و سیاه سال ۱۳۴۸، آن یادداشت‌ها پس از کپی برداری و احصاء، بیرون

مقدمه / ۱۳

از دسترس صحنه‌سازی دزد زدگی ساواک (که حوالی سال چهل شبانه به‌خانه‌اش ریختند و چند دفتر از یادداشت‌های روزانه او به‌اضافه مقادیری از دست‌نوشته‌هایش را به یغما بردند) حفظ و نگاهداری می‌شود تا *إن شاء الله* روزی توفیق چاپ آنها، رفیق گردد.

متجاوز از نیمی از آن یادداشت‌های روزانه، یادداشت‌های روزانه سفرهای فوق است. که جلال به‌عادت، تا آنها را بازنویس نمی‌کرد به چاپ نمی‌سپرد. از مجموع آنها، سه سفر اسرائیل، حج و روس توسط خود جلال و به‌تمامی بازنویس شده است. و دو سفر امریکا و فرنگ به‌طور ناتمام تحریر تازه یافته است. خود وی نیت و طرحی داشت که سفرنامه‌های خارجی‌اش را، پس از اتمام بازنویس آنها، با نام چهارکعبه به چاپ بسپارد. خفقای زمان و نهال قطع‌شده عمر او، این نیت و قصد را نیمه‌کاره گذاشت.

احتمال می‌دهم منظور و قصد او از نام چهارکعبه عبارت بوده باشد از:

۳/۱- کعبه نخست، مکه. زیارتگاه مسلمین جهان.

۳/۲- کعبه دوم، بیت المقدس. زیارتگاه مشترک مسلمین و مسیحیان

و یهود.

۳/۳- کعبه سوم، فرنگ و ینگه دنیا. زیارتگاه هرهری مذهبهای

غریزه.

۳/۴- کعبه چهارم، روسیه شوروی. زیارتگاه چپ‌های استالینی.

کعبه اول را خود وی، با نام خسی درمیقات به چاپ سپرد. اینک

کعبه دوم که قرعه چاپ کامل آن به نام ماخورده است. تا *إن شاء الله* فرجی

حاصل گردد و ادای دین را مغتنم شماریم. در حال حاضر، با وجود همه تشویق‌های زبانی و معنوی دوستان و دوستانان جلال، امکانات مادی چاپ همه آنها و در یک مجلد فراهم نیست. به‌ویژه که اوصیا و وراث جلال، در این نظام نیز نتوانسته‌اند حقوق غارت شده تألیف جلال را از دوتن ناشران بی‌اخلاق هنوز قدرت‌مدار بازستانند که دست کم ثلث آن مال می‌توانست پشتوانه مالی محکمی باشد برای بنیاد فرهنگی انتشارات رواق که خود جلال پایه‌گذارش بود و ما احیایش کردیم.

۴ - درباره این کتاب :

جلال در بازگشت از یک سفر چهارماهه فرنگ، دو هفته‌ای مهمان دولت اسرائیل بود. سفر چهارماهه فرنگش از جمعه ۶ مهر ۱۳۴۱ تا شنبه ۱۳ بهمن همانسال طول کشید. خودش می‌گوید :

در سفر این بار برای من هیچ نوع مفری نیست. یعنی این بار به فرار از هیچ چیز و هیچ کس - حتی از خودم - به این سفر آمده‌ام. این سفر را، یک نوع شتل تلقی می‌کنم. شتل این قمار کلانی که در آن خراب شده مملکت ما هست و ما اجباراً شاهدش هستیم. اینکه باشی و ببینی و شاهد باشی که چه می‌کنند و چه می‌برند و چه می‌دزدند و فریادت را هم بزنی اما توی چاه - ناچار به عنوان شتل تلقی می‌کنی چنین سفری را. که می‌خواهند تو نباشی و حتی همان فریاد توی چاه را نزنی و به همان اندازه قلیل مزاحم نباشی و راحت

بگذاری دزدها را و اراذل را...

دو هفته پذیرائی اسرائیلی‌ها از ۱۵ تا ۲۸ بهمن سال ۱۳۴۱ انجام می‌شود که مطابق است با ۴ تا ۷ فوریه ۱۹۶۳. یعنی پانزده سالی از تأسیس اسرائیل یا کمتر از بیست سال از جنگ جهانی دوم و سقوط هیتلر یهودآزار گذشته. یهودیان مهاجر هم، تا آن زمان سرگرم کارروی زمین‌اند. و تجربه‌اندوزی در حوزه ایجاد واحدهای کشاورزی اشتراکی مثل کیبوتص‌ها و مشاواها. و با پشتوانه تجربی واحدهای ناموفق کشاورزی اشتراکی روسهای پس از انقلاب. یعنی که کلخوزها و سوخوزها.

اسرائیل هنوز مسأله‌ای نشده است. یا دست کم هنوز مسأله‌ای نشده است که به جز در حصار مرزهای جغرافیای خویش، کش و قوس‌هایی را ایجاد کند. و دنیا نسبت به این برخوردهای گه‌گذاری کوچیک منطقه‌ای، ساکت است. تاحمله ژوئن سال ۱۹۶۷ اسرائیل به مصر و آن جنگ شش روزه، سه چهار سالی باید بگذرد.

اما در ادبیات سیاسی فارسی، قبل از سفر سال ۱۳۴۱ جلال به اسرائیل، چند تنی مقالاتی دارند. و همه از یک گروه و جمعیت واحد، یعنی که سوسیالیست‌های ایرانی.

نخست از مهندس حسین ملک باید یاد کرد. که در مجله «اندیشه‌نو» که سه شماره بیشتر دوام نیاورد و ماهانه بود و انورخامه‌ای (اینک دکتر انورخامه‌ای) سردبیرش بود و من مصححش، و در بهمن ماه سال ۱۳۲۷، برای همیشه خاموش شد، مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «کیبوتص». و مجذوب دستاوردهای تازه‌ای که در یک حوزه اصلاح کشاورزی و بیرون از حیطه روسهای استالینی به دست آمده بود.

دویم مقالات خلیل ملکی بود با همان نام. اما با این املا: «کیبوتس» مرحوم ملکی آن مقالات را (که در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ دوره دوم ماهنامه علم و زندگی خودش منتشر می‌ساخت، امضا نمی‌کرد) با ترجمه‌ای آزاد از کتاب «عمران و آبادی کشاورزی در اسرائیل» می‌گرفت. که چون اصل کتاب رانده‌ام، نمی‌دانم از انتشارات خود اسرائیلی‌هاست یا از انتشارات سوسیالیست‌های بین‌الملل چهار. اما این را یادم هست که لحن و برخورد مقاله‌های ملکی، چنان مشفقانه بود که ما جوانها می‌پنداشتیم گروهی از مردم در آن ناحیه سرگرم پیاده کردن بهشت‌اند! یعنی کاری را که روسها می‌خواستند در کلخوزهایشان بکنند و با ناکامی روبرو شدند.

مقالات ملکی از نوروز تا خرداد سال ۱۳۳۲ چاپ شده بود. و به نظر می‌رسید که باید دنباله داشته باشد. که یکبارہ قطع شد. و دوسه سالی قضیه اسرائیل مسکوت ماند. تا شماره دهم «نبرد زندگی» (به جای مجله علم و زندگی توقیف شده در می‌آمد) که در اردیبهشت سال ۱۳۳۵ منتشر شد. حاوی برگزیده‌ای از «قطعه‌نامه بین‌الملل سوسیالیست‌ها درباره خاورمیانه». با اشاره‌ای جانب‌گیرانه نسبت به اسرائیل، در آن ناآرامی‌های تبعی و طبیعی مرزهای اعراب و اسرائیل. تمام آن قطعه‌نامه هم که منتشر می‌شد، با انگ مهر باطله‌ای که استالینست‌های روس یا روسوفیل جهان، بر بین‌الملل سوسیالیست زده بودند، در حکم فریادی بود - به تعبیر جلال - در چاه.

در آن سالهای اوج قدرت استالین در روسیه و سالهای تازه نفسی کودتاچیان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کشور، آنچه به جایی نمی‌رسید،

فریاد بود. به ویژه که در چاه باشد.

اما این فریاد را، برخی از روحانیان حسوزه در قم، شنیدند. و به مجله علم و زندگی و ملکی و گردانندگان آن اعتراض کردند. ملکی با وجودیکه خودش به اعتباری آخوندزاده بود،^۱ اعتراض قم را، شاید به جهت لحن عصبی و بیشتر از حد انصاف امر به معروف و نهی از منکر کننده آن نگرفت. و پس از گذشت دو سالی (به علت توقیف های پیاپی علم و زندگی و نبرد زندگی) برای بار دیگر در شماره دیماه ۱۳۳۷ نبرد زندگی مقاله ای دریافت زیر عنوان «مسألة اعراب و اسرائیل». که هجده صفحه ای می شد. دو صفحه مقدمه خود ملکی و باز بی نام و امضا. اما به نوعی استمالت جو از «قم». و توضیح دهنده آنکه مجله، بیرون از حوزه تعصبات مذهبی، سر تحقیق و پژوهش دارد نه قصد جانب گیری. و سپس پانزده شانزده صفحه مقاله تحقیقی منوچهر صفا و در حوزه بررسی روابط تاریخی دو قوم عرب و یهود.^۲

سوم: مقاله داریوش آشوری بود در سال چهل یا چهل و یک،

(۱) صاحب رساله لقاء الله، آیه اله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، عمو و ناپدری مرحوم خلیل ملکی است. و این مطلب را «کاظم ملک» برادرزاده مرحوم ملکی بر این گفت. «رساله لقاء الله» آخرین بار توسط سید احمد فهری و نهضت زنان مسلمان، در سال ۱۳۶۰ تجدید چاپ شد.

(۲) نگاه کنید به صفحات ۳۳ تا ۵۰ نبرد زندگی. شماره دیماه ۱۳۳۷ که ارگان تنوریک ملکی و سوسیالیست ها محسوب می شد. اگر مشخصه دیگری ندادم، مربوط به خود مجله است که این دقت ها را نداشت.

که در ایام دانشجویی و بنا به توصیه ملکی به اورشلیم دعوت شد. از مهر آباد پرید و در تل اوپو نشست و جا خوش کرد. و گزارش مجذوبیتش باب دندان مطبوعات آن روز از آب درآمد^۲.

و جلال تمام این مقالات و شیفته‌گی‌ها را، در مطبوعات فارسی دیده بود که رفت به اسرائیل. و به سبک خودش، علاوه بر سیر در آفاق، سیری هم در انفس کرده بود. و طی آن دو هفته سفر و مهمان‌بازی اسرائیلی‌ها، بیست صفحه یادداشت روزانه از خود به یادگار گذاشت. در همان دفتر خشتی سفر فرنگ. که ۱۷۷ صفحه ریز با خود کار یادداشت شده. و بیست صفحه آخرش، حوادث ایام سفر اسرائیل. و چون من در «از چشم برادر» مختصری بیشتر از گلابمان، سرکار خانم دانشور، همسر جلال، توضیح شیوه نت‌برداری و نگارش جلال را داده‌ام، در این مقام، بیش از اندک زیر، دیگر زاید می‌دانم چیزی بگویم.

جلال از یادداشت‌های روزانه‌اش، چندین نوع استفاده می‌کرد چنانکه از یادداشت‌های روزانه سفر فرنگ و اسرائیل استفاده‌های زیر را برد.

۵ - استفاده نخست :

انجام يك سخنرانی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی دانشکده ادبیات تهران. و در اسفند سال ۱۳۴۱. یعنی يك تا دو هفته

(۳) آشوری بارها در مقالات بعدی‌اش، جلال را مشت و مال داده است و اولین آنها را، در زمان حیات جلال. بقول خودش چیزکی نوشته و پاره کرده بود. بعد جلال او را تشویق کرده بود بنویسد و چاپ کند. و «عرب زدگی» نوشته و چاپ شد.

پس از سفر. پنج صفحه نت برداری، برای آن مجلس سخنرانی اولین استفاده جلال بود. که آن پنج صفحه را در همین مقدمه، خواهید دید. پس از آنکه ۳ نکته روشنگر را باز کردم:

۱- مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در سال ۱۳۳۶ تاسیس شد. زیر سایه و به نام استاد نیک نفس و دقیق و با وسواس جامعه‌شناسی دانشگاه، دکتر غلامحسین صدیقی که وزیر کشور دولت ملی هم شد. اما با مایه و به کام دکتر احسان نراقی. که جوانی بود از فرنگ بازگشته و به سائقه آخوندزادگیش (از نواده ملای نراقی) چون و چرا کننده. تازه نفس و بگونه خاص خود معترض به چماق «متدلوزی و استاتیسٹیک» غربزدگان و کسانی که می‌پندارند در فرهنگ ایرانی سابقه تفکر و تحقیق نیست.^۴

(۴) «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی» از مرحوم جلال آل احمد وعده‌ای از دوستان ایشان خواست که به روستاهای ایران بروند و درباره آنچه «فرهنگ عامه و فرهنگ روستایی» نامیده می‌شود تحقیق کنند. از گوشه و کنار بسیاری از فرنگ رفته‌ها به ما اعتراض کردند که این کارها درست نیست. علمی نیست. ما گفتیم چه عیبی دارد که در جوار کارهای علمی شما، شیوه قدیمی سفرنامه‌نویسی ناصر خسرو نیز حفظ شود؟ چرا نباید این اصالت پایدار بماند؟ اکنون پانزده - شانزده سال از آن روزگار می‌گذرد. باز می‌بینم که همان قبیل مطالعات و تحقیقات ظاهر^۵ غیر علمی، از پرسش‌نامه‌نویسی‌ها، جداول و نمودارهای علمی امروزی به مراتب اصیل‌تر و نتیجه‌بخش‌تر بوده است...» از متن سخنرانی دکتر نراقی در شهریورماه ۳۵ [یعنی که سال ۱۳۵۵] در کنگره تحقیقات ایران‌شناسی - من آن را نقل کردم از صفحه ۹۵ و ۹۶ «طمع خام» ایشان. چاپ سال ۱۳۵۶ و ناشرش انتشارات توس.

این ایراد نراقی، بر غریبزدگانی امثال دکتر جمشید بهنام و دکتر شاپور راسخ- که چه بسا در فرنگ هم با نراقی در آویزهایی داشته‌اند- گران آمد.^۵ و هر کجا توان داشتند، چوبهایی لای چرخ او می‌گذاشتند- از جمله در سازمان برنامه، که مقر و پرشگاه ترقی آنان بود. و ایجاد يك مؤسسه نو بنیاد، نیازمند كمك‌های مالی سازمان برنامه بود. که چند تنی از معاندان نراقی، در آن دستگاه مقام و نفوذ کلامی داشتند. و مؤسسه مطالعات را که در عمل مؤسسه نراقی شهرت یافته بود، در فشار می‌گذاشتند، فشاری که لازم بود خنثی شود.

۲- پذیرش سخنرانی و دعوت مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی از طرف جلال، مسبوق بود به اطلاع و آشنایی قبلی او از افکار و احوال نراقی. که از جلال کوچکتر بود (سه چهار سالی) و در حوادث سیاسی سالهای حکومت ملی دکتر مصدق، بطور غیر مستقیم،

(۵) پندار من آنست که نراقی از طریق غبطه و حسد همگنان یا همدرسان فرنگش که در ایران مورد وثوق سازمان امنیت بودند (افرادى امثال دکتر بهنام، دکتر راسخ، دکتر کاظم ودیعی و...) یا دست کم از طریق ابدالان جوان آنان، مشهور شد به آنکه یکی از پنج تن برنامه‌ریز ساواک است که بطور هفتگی با پرویز ثابتی مقام امنیتی ساواک و متصدی امور روشنفکران جلیس‌اند. شایعه می‌گفت آن پنج استاد دانشگاه همکار یا عضو ساواک عبارتند از: دکتر شاپور راسخ - دکتر جمشید بهنام - دکتر کاظم ودیعی - نراقی و یک دکتر و استاد دیگر که خاطرم نیست. من هم چون جلال، نراقی را از سلك آن دیگران نمی‌دانستم. به‌ویژه که در آن ایام عادت نداشتم به شایعاتی اعتنا کنم که جلال را و بعدها خود حقیر را نیز عضو ساواک جار می‌زدند. در مورد سه نام نخستین این شك را ندارم.

هردوشان خط واحدی داشتند.^۶ جلال حامی دکتر مصدق و نراقی یار آیت‌الله‌کاشانی و این دو بزرگوار، دو دولتمردی که بیشتر از یکسال همگام بودند. والا جلال ارادت خاص مرا به دکتر غلامحسین صدیقی-استاد جامعه‌شناسی ام- که مؤسسه مطالعات به نام او علم شده بود، نداشت.^۷ علاوه بر آنکه جلال از محافل و اساتید قدمایی دانشگاه دوری می‌جست.^۸ دانشگاهی که طاقت تحمل افرادی چون دکتر محمد باقر هوشیار

(۶) احتمال می‌دهم آشنایی دیداری آنان، توسط دکتر امیرحسین جهانگیرلو اتفاق افتاده باشد. دوست دوران دبیرستان جلال. و دوست ایام تحصیل فرنگ نراقی. هرچند در جلسه شامی که در سال ۱۳۳۷ و در فرانسه (پاریس) مهمان نادرزاد بودم، علاوه بر نراقی و امیر جهانگیرلو، ناصر عصار نقاش- که او هم از دوستان قدیم جلال و دکتر نراقی بود- حضور داشتند. نراقی در آن ایام در یونسکو هم بی‌نفوذ نبود.

اما آشنایی و ارتباط بعدی و عمیق تر آنان، توسط دکتر حسین توکلی اتفاق افتاد. دوست دوران دبیرستان تا دانشگاه جلال. که در سالهای ۳۵ یا حوالی آن به ایران بازگشت. و عیال آمریکائی داشت. و مدیر امور فرهنگی سازمان برنامه شد. و قادر بود کارشکنی‌های رقبای نراقی را در آن سازمان خنثی کند. و چه بسا جلال در آشنایی آن دو بی‌نقش نبوده باشد.

(۷) دکتر غلامحسین صدیقی، استاد، وزیر کشور مرحوم دکتر مصدق بود. و یار غار دو استاد دیگرم دکتر علی‌اکبر سیاسی (رئیس دانشگاه و بعد رئیس دانشکده ادبیات) و دکتر یحیی مهدوی. و این سه تن، مشهور بودند به «سه یار دانشگاهی».

(۸) اگر جلال در سال ۱۳۳۵، از خیر دفاع از رساله دکترای ادبیاتش

(استاد مسلم تعلیم و تربیت) و دکتر مظفر بقایی کرمانی (استاد اخلاق دانشکده ادبیات) را نداشت. و می‌پندارم آنان تا به آخر، به مقام استادی ارتقا نیافتند! و در همان مقام دانشیاری، اولی به رحمت حق پیوست و ودومی به بازنشستگی و سکوت.

اشاره دکتر نراقی به ارتباطش با جلال (نخست در سخنرانی شهریور ماه ۱۳۵۵ او در «کنگره تحقیقات ایران‌شناسی» و سپس در مجموعه مقالات «طمع‌خام» وی که انتشارات توس در ۱۳۵۶ منتشر ساخت) وافی به مقصود نیست. هرچند به حسب مقام، نراقی به بخشی از واقعه ارتباط خود با جلال اشاره‌ای دارد، اما تمام واقعیت مکتوم مانده است. و اگر دکتر سیروس طاهباز در مقدمه چاپ دوم یوش^۹ به گونه‌ای کنایی و گلایه آمیز با نراقی برخورد کرده است، چه بسا از سر

→

تحت عنوان «قصه و هزارو یک شب» گذشت (که فعلاً رجوع کنید به مقدمه چهل طوطی اصل) و یا اگر جلال از زیر بار وصایت مرحوم نیمایوشیج (که او را همراه دکتر جنتی عطایی و دکتر محمد معین‌وصی و ناظر چاپ آثارش کرده بود) شانه خالی کرد، در ارتباط است با تلقی و شناخت جلال از مدیریت حاکم بردانشگاه. یعنی حاکم بر فرهنگ عالی مملکت. پاسخ به این دقایق را، خواننده باید صبر کند تا یادداشت‌های روزانه جلال، و یا دست کم «از چشم برادر» این نگارنده درآید.

۹) «یوش» اثر تحقیقی سیروس طاهباز، «فشندک» اثر هوشنگ پور کریم، «ایلخچی» اثر دکتر غلامحسین ساعدی و «جغرافیای طالقان» از زمره آثاری بودند که زیر نظر جلال و آرم وانگک مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی برای اول بار چاپ شدند.

همین عدم دقت‌ها باشد در یادآوری وقایع.

۳- جلال از جانب دشمنانش، رهبران حزب توده و استالینیست‌ها، بارها متهم شده بود به عامل امپریالیست‌های امریکایی، عضو ساواک، انشعابی (در موضع منافق)، مرتجع و آخوند زاده و... اما نسبت‌هایی چون: پرخاشگر، باندباز، صاحب دارو دسته، مرشد مریدطلب، تیز کننده‌کار و جوانها برای پیوست کردن از رقابیش (!)، ایفا کننده نقش لومپنیسم در نویسندگی و... بسیاری القاب دیگر و همه اعطا شده از جانب استادان یا شاگردان، آشنایان یا دوستان، و خلاصه انبوه ریز و درشت غریزدگانی که با جلال لاف دوستی و آشنایی و حتی شاگردی می‌زدند، جای اما دارد^{۱۰} این اماها را اگر دکتر نراقی دریابد - که در آن زمان دریافت - نقل نامه‌ای از ایشان با حاشیه‌ای، شاید بی‌جا نباشد.

جناب آقای آل‌احمد- در اجرای طرح انتشار مونیوگرافی، خواهشمند است ترتیب چاپ و انتشار دفترهای چندگانه مونیوگرافی را فراهم فرمائید. همانطور که اطلاع دارید، اجرای این طرح به‌طور کلی (اعم از تدوین دفترها و به‌مصرف رساندن اعتبار مصوب) زیر نظر جنابعالی است. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، چنانچه چاپ این دفترها را نیز تقبل فرمائید سپاسگزار خواهد بود.

مدیر مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی - دکتر احسان نراقی^{۱۱}

(۱۰) در «از چشم برادر» در باب این القاب اعطایی به جلال سخن رفته است.

(۱۱) اصل نامه روی کاغذهای مارک‌دار دانشگاه تهران و به شماره ۷۸۹/۱

ایکاش د کتر نراقی در موضع و موقعی بود که می توانست از موانع و سدهایی که پیش راه سلامت و منطقی فعالیت های فرهنگی او سبز می شد، با دقت و بانام یاد کند. و ایکاش ملزم نمی شد به آنکه تظاهر کند «مؤسسه» جلال و دوستانش را به خط کرد تاب روند در روستاها و به سبک قدمایی و ناصر خسروی تحقیق کنند. و ایکاش می توانست دریابد چه حمایت های پنهان قلمی و حتی قدمی، جلال برداشت تا افرادی چون نراقی، از دانشگاه تهران - جایگاه فسیل های زنده اما متحرک که دانشگاه تهران را گاهی فرزند خود می پنداشتند و گاهی رضاشاه را پدر فرهنگ نوین می نوشتند - پرت نشود. (نگاه کنید به «سیر فرهنگ در ایران» و «یادگار عمر» دکتر صدیق اعلم).

اگر جلال پذیرفت برای مؤسسه مطالعات دانشگاه سلسله انتشارات آبرومندی را به طور موقت نظارت کند، یا اگر پذیرفت در سالی سخنرانی کند که بوی پیری و کهنگی از درو دیوارش می بارید، به خاطر حمایت از شخص دکتر نراقی جوان و پرشور و اصیل و با تحمل

→

مورخ ۴۱/۴/۹ همراه مکاتبات دیگر آن مؤسسه و جلال موجود هست. دکتر نراقی که می نویسد: «اجرای این طرح . . . زیر نظر جناب عالی است» دروغ نمی نویسد. اما دوستان نراقی از وی انتظار نداشتند که تمام حقیقت گفته نشود. جلال چه سمتی در سازمان برنامه که اکثراً جای نم کرده های حکومت بود داشت و چه حقوقی از آن سازمان گرفته بود که اجرای طرحی «بطور کلی اعم از تدوین دفترها و به مصرف رساندن اعتبار مصوب» سازمان برنامه زیر نظر او باشد؟ باشناختی که من از نراقی و مضایق او دارم، فهم این نوع کلی گویی ها قابل تسامح است. اما برای جوانترها چه؟

در برابر بسیاری از نارواهای حکومت جبار وقت بود. مکتوم ماندن این دقایق، از جانب دکتر نراقی، که به زعم من بین همگنان خویش، همفکرترین و متوازی‌الراه‌ترین فرد با جلال بود، بدون آنکه سوابق انس و الفت شخصی چندانی با هم داشته باشند، برای نراقی يك وظیفه تازه‌ای مطرح می‌سازد که روشن‌تر و گویاتر از آنچه گفته و نوشته، بگوید و بنویسد.

جلال هم افرادی چون دکتر غلامحسین ساعدی، دکتر سیروس طاهباز، هوشنگ پور کریم و... را وادار نکرده بود که بروند تحقیق کنند در روستاها. آنان کارهایی کرده بودند و آماده‌ی انیم آماده داشتند و جلال از احوال آنان و کارهایشان باخبر بود. همانطور که از احوال آن بنده خدایی که می‌خواست برای کتاب ماه «آریستوفان» را ترجمه کند، اطلاع داشت. و به او گفته بود:

— «غرب بس است. از چین و هند و ژاپن مطلب بیاور»^{۱۲}
و آن بنده خدا به دل گرفت که گرفت.

سخنرانی جلال در مؤسسه مطالعات :

چهار صفحه خشتی از يك کلاسور سه قلابه و يك صفحه کاغذ خشتی با آرم وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) حاوی نت‌ها سخنرانی اوست در مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی که ده دوازده روز پس از بازگشت از سفر انجام شد. آن پنج صفحه را، عیناً در زیر می‌آورم. تنها تغییری که من داده‌ام، گذاشتن * (ستاره) است به جای—

(خط تیره) در ابتدای سرفصل‌هایی که جدا جدا مورد توجه او بوده . مشخص کردن و درشت نوشتن کلمه‌ای و یا عبارتی، از خود جلال است. خواننده توجه دارد که در چنین متنی، نباید دنبال انسجام و پیوستگی عبارتی باشد که با نقطه یا خط تیره، دنبال هم آمده است .

* مقدمه : از من خواسته شده بود درباره اسرائیل حرف بزنم . اما مشت نمونه خروار است . پس کیبوتص نمونه فلان. در عین حال که گزارش دهنده‌ام، گزارش خالی از نظر شخصی نیست . پس با تردید تلقی کنید [ش] و الخ. و بگمانم جنبه تکنیک قضیه مطرح نیست. چون من کشاورز نیستم. جنبه اجتماعی آن مطرح است.

* نخستین برخورد: در کتاب از کی؟ و چه جور؟ [با اسرائیل آشنا شدم]. ص ۵۶ «ژرژ مادل» دیده شود. و دزدان در شب کویستلر. و در واقع - چگونه؟ سه روز در يك «کیبوتص» زندگی کردن و دوسه تا «مشاو» را دیدن.

* [کیبوتص] نوع خاصی از مزرعه یاده [است]. اما برای کسانی که اهل مطالعه اند تازگی ندارد. «روبرت اون» و «سن-سیمون» - و اوتویی - و کمونوته‌های مذهبی مانویان، باطینیان اسماعیلی‌ها و غیره ... کلخوز و کیبوتص هر دو از روسیه سرچشمه گرفته ؛ ضد بورژوازی بودن و ضد بزرگ بودن. سوسیالیسم اوتویی [ناکجا آبادی] و بعد «بازگشت به طبیعت و رها کردن زندگی منحنط شهری» هارون داوود موردن. به علت نوع مهاجرت یهودیان ، به علت نوع مهاجرهای اروپایی با

فرهنگ بالانتر، [یابه‌علت] فرار از اروپا و فرار از سیستم‌ها و فرار از ماشین، یابه‌علت عدم امنیت در فلسطین، یابه‌علت نوع اشغال یاتهیة زمین [به کمک و با سرمایه‌گذاری بانکدار یهود فرانسوی بارون روچیلد مؤسس] صندوق ملی یهود یا بنیاد ملی یهود، یا به‌علت قلت مدت برای استقرار و تحول. «کیبوتص» (= جماعت) و بعد «مشاو» (مشاء و مفروز) تأسیس شد.

در آغاز: اولین کیبوتص Daggania در چهار کیلومتری جنوب زیر دریای جلیل - طبریه در سال ۱۹۰۹.
و اولین مشاو نحلل (دایره‌وار) در ۱۳ کیلومتری شرق ناصره در سال ۱۹۲۱.

و امروز: ۳۳۴ مشاو با ۲۱۶۰۰ خانوار جمعیت شامل ۱۰۴/۰۰۰ نفر. [و] ۲۴۵ کیبوتص (۷۸ تاشان مهم) شامل ۷۰/۰۰۰ نفر (اگر اسم خانواده نمی‌آورم برای اینکه...). پس رشد مشاو بیشتر است. و کیبوتص دایره بسته‌ای است. و اگر جمعیت اسرائیل را ۲/۵ میلیون بگیریم در حدود $\frac{1}{16}$ جمعیت در [این مزارع نو یا دهات مستقر است]

* نقاط اشتراك: ۱- در هردو، از تأسیسات مسلح دولت در آنها خبری نیست. هردو دشتبان مسلح از خودشان دارند. و خاطرة آن شب و دیدن آن دو نفر...

۲- در هردو شان مزدوری ممنوع است. حقوق بگیر نیست. مگر در مواردی که از اهل محل نباشد. و نمونه دادن منشی مشاو و گارسون هتل و غیره...

۳- در هردو، اقتصاد و زراعت رهبری شده است. طبق آب و هوا به چهار دسته تقسیم شده‌اند: کشت بهاره - میوه - داری - دام‌داری - کشت گندم و جو. و اگر اقتصاد صنعتی باشد نیز. سوسیالیسم و غیر دولتی.

۴- و هردو، دهاتی نو سازند.

۵- در هردو مورد، زمین و آب، ملك ملت است و تعلق پذیر نیست. زمین برای ۴۵ سال در اجاره‌او است و تجدید می‌شود. و اگر تعلق هست، بر اعیانی است. که آنهم در مشا و است. ۶- در هردو مورد، امور زندگی به کدخدامنشی می‌گذرد. خودشان میان خودشان، به رأی و نظر، حل می‌کنند.

* فرق ظاهری يك كيبوتص و يك مشاو: ۱ - بزرگترین ساختمان در كيبوتص، مركز اجتماع است. که ناهارخوری و سالن اجتماع هم هست. و در مشاو، بزرگترین ساختمان، انبار غلات و علوفه و غیره است.

۲- خانه‌ها در مشاو پراکنده و تك تك [افتاده] اند. و در كيبوتص مجتمع و ردیف هم.

۳- در كيبوتص پناهگاه هم ساخته‌اند. ولی در مشاو هنوز خبری نیست.

۴- كيبوتص‌ها بیشتر در نواحی مرزی پراکنده‌اند. ولی مشاوها بیشتر در نواحی دور از مرز. ۵۳ درصد در مرکز لایخیشن و جنوب - ۳۰ درصد در شمال اورشلیم - ۷ درصد در جلیل.

مقدمه / ۲۹

و به این دلایل کیبوتص در شرایط خاص بی‌امنیتی ساخته شده ... و توضیح [بدهم]

* فرق ساکنان مشاو و اعضاء کیبوتص: ۱ - عضو کیبوتص معمولاً فرهنگ دیده است. و بیشتر از فرهنگ و غرب آمده و گر نه بهر صورت و در حدودی از شعور هست که به خاطر ایده آل چشم روی خیلی چیزها بکشد. اما در مشاو چنین نیست. فقط باید حساب دخل و خرج را داشته باشی در حالیکه در مشاو هم آدم فرهنگ دیده هست. ولی لازمه اش آنچه گذشت نیست.

۲ - عضو کیبوتص به خانواده تکیه ندارد. اما در مشاو تکیه دارند. بچه‌ها، جوانها جدا. و توصیف زن و شوهر دو عضو [در کیبوتص و مشاو]

۳ - عضو کیبوتص در سابق حتماً کشاورز نبوده. ولی در مشاو چنین نیست. ممکن است کشاورز هم بوده. و به دلیل اینها، عضو کیبوتص به زمین پناه آورده است تا قصد انتفاع داشته باشد. و توضیح [بدهم]

۴ - در کیبوتص هیچکس مالک چیزی نیست به جز لباسش که باهمان می‌آید و باهمان می‌رود. اما در مشاو سرقتی می‌گیرد و می‌رود. حقوقش را. از کاری که کرده و الخ، به دیگری واگذار می‌کند و علاوه بر آن، به تعداد سالهای عضویتش - مزدیک روز کار را، حزب در سالهای عضویتش در مشاو می‌گیرد. با سی درصد اضافه.

* امور گدخدایی: ۱ - در کیبوتص هر فرد، رأیی دارد.

هفته‌ای يك بار جلسه. سالی يك بار مجلس همگانی. هیأت مدیره ۷ یا ۹ نفره. درمشاو هم هر فرد رأیی دارد. اما سه چهار هفته‌ای يك بار جلسه. و سالی يك بار مجلس همگانی. باهمان هیأت مدیره‌های هفت یا نه نفره.

۲- در کپیوتص فرد مالیات نمی‌دهد. کپیوتص می‌دهد. جامعه می‌دهد. اما در مشاو خانواده مالیات می‌دهد. درست است که آنجا هم [مالیات] را مشاو می‌دهد. اما حسابش را دستش می‌دهند.

۳- در کپیوتص فرد مزدهم نمی‌گیرد - خوراك - مسكن - لباس - خوردی کردی کار می‌کند. با سالی صدلیره پول جیب و هر چهار نفر يك روزنامه. منافع کپیوتص صرف توسعه می‌شود. ولی در مشاو نه.

۴- تا هجده سالگی در کپیوتص، تحصیل، ۲ سال خدمت اجباری و بعد عضویت (صفحات ۴۹ و ۵۰ هند بوك [کتابچه دستی راهنما])

۵- مشاو ده تعاونی نمونه‌ای که همه جا می‌توان داشت. اما کپیوتص از مختصات اسرائیل است.

* تمایلات جدید در کپیوتص: ۱- نگهداری بچه‌ها با خود (صبحانه، خوراك و غیره...). ۲- صنعتی در جنب کپیوتص گذاردن. چون سرمایه‌گذاری‌های ساختمانی کامل شده حالا شلتر [پناهگاه و آشیانه هواپیما؟] می‌سازند و مرد از شهر گریخته، دارد دوباره شهر می‌سازد. آن که به زمین پناه آورده بود، حالا

دانش را زده است. ۳- کیبوتص کم کم بدل به سنت شده است. مردان سیاست در ایام تعطیل به آن [جا] می‌روند، روی کارت ویزیت و در سوابق سیاسی خود از آن دم می‌زنند که عضو قدیم‌ترین کیبوتص‌اند و الخ. ۵- کیبوتص، همان حوزه اولیه‌ای است که اسرائیل در آن بوجود آمد. عین نخستین حوزه‌های مخفی مسیحیان در دخمه‌های روم.

۶- استفاده دوم:

استفاده دومی که جلال از روی صفحات ۱۵۷ تا ۱۷۷ دفتر خشتی (سابق الذکر) یادداشت‌های روزانه خود به نام «سفرنامه فرنگ (پاریس - ژنو - آلمان - هلند - انگریز) و در برگشتن به ولایت عزرائیل - زمستان سال ۱۳۴۱» کرد، تنظیم طرحی بود برای نگارش سفرنامه ولایت عزرائیل. روی پنج صفحه باریک و نازک و در اصطلاح اهل چاپ، روی «کاغذهای کناره» یادداشت شده. نقل عین آن یادداشت رادر این جایگاه خالی از فایده نمی‌دانم. شماره گذاری‌های اول سرفصل‌ها، تدبیر من است. خود وی، بدون شماره سرفصل‌ها را نوشته و زیر آن را دو خط تیره [=] کشیده.

طرح کار [نگارش] ولایت عزرائیل:

۱) آغاز یک جذبه - با خاطره یاشه وادیم شروع کنم - انشعاب و جایگزین کردن کیبوتص و کلخوز - شروع حکومت اسرائیل و اخبار آن - ما و اسرائیل در طول تاریخ - کتاب کویستلر «دزدان در شب» - محاکمه نورنبرگ و آدم سوزانی‌ها - و روضه خوانی در مبانی.

(۲) ولایت لی لی پوت ها - با مذاکرات با بازرس فرهنگ شروع می کنم - بی شرق و غرب بودن - صبرا - لوله کشی لایخیشن. مردك ایرانی و خانه اش - جمعیت، اختلاط - اسفرا دی و غیره - حیدری نعمتی جدید و دم خروس استعمار .

(۳) ایمان و بی ایمانی - با مذاکرات با آن آقامعلم و آن نمایش شروع می کنم. و بعدش با بوق و کرنای دعوت تبغه و آن کنیسه ها - نیهیلیسم ماشین و در متن آن و فرار از آن - سرپل فرنگ و فرنگی مآبی در شرق - ترس، گناه، کفر و دیگر مفاهیم یهودی خصبیدیم ها .

(۴) سنگ اول بنا زیر پی می ماند - با مذاکرات با آن یارو Durer شروع کنم در باره فیلم «هیروشیما ، مون آمور» - آدمها - محیط - تنفر از شهر و ماشین - پناه به زمین - متحجر شدن - تجدید نظر - مرگ کیبوتص - سنگ اول بنا زیر پی می ماند. وحشتی نیست.

(۵) تیری در پهلوی یا عصایی به دست ؟ با سخنرانی آن یارو شروع کنم - سخنرانی آن مردك «توفیق توبی» و سرمایه - گذاری - مهاجران، اعراب، ترس از آنها - شوینیسیم ساختگی اعراب - رافضی بودن ما - نقش ما که عرب نیستیم .

(۶) یاری های بخت - بادی داری از کلیسای شاگال شروع کنم - بیمارستان حذثه - اراضی قدس و هر قدمی، خاطره ای - سرمایه گذاری های فردی و دسته جمعی ذی نفع - کادر فراوان اروپایی - مردك اسکاتلندی لایخیشن جمع و جور بودن ولایت.

(۷) ریخت یا شمال مملکت - تنها اورشلیم است و ناصره که ریخت دارند - تل اوویو بی سیماست - حیفا مختصری بیروت است با عمارت هازشت و سریع - درخت - کاریها و جنگل ها - برگردان زمین .

(۸) هنوز آب از آسیابها نیفتاده - با خاطره آن شب اول شروع کنم - داستان آن بچه ای که عیال می داند - ده کودکان و مسایل جنسی و غیره - مذاکرات با کارمندان وزارت خارجه ای - بچه هایی که به دزدی و غیره به کیبوتص گریخته اند .

(۹) رفاه و لوکس - با خاطره مشا و کفرهش شروع کنم - مشا و کیبوتص و تعدادشان - کیبوتص ها از رشد ایستاده اند - بودجه بهداری هیستادروت سه برابر بودجه وزارت بهداری .

(۱۰) آغاز يك نفرت - با خاطره تماشای فیلم اکودوس شروع کنم - آنور سکه جهود بازی - رسیپروسیته [=مقابله] عرب و جهود و الزام وجود هردوشان - به ترس زنده بودن اسرائیل و الخ - وحدت ضمنی اعراب به علت وجود اسرائیل - مطمئن ترین سرپل سرمایه گذاری غرب در خاور میانه - راه اسرائیل : در تن شرق رفتن ، نه در لباسش - فعلا در لباسش رفته اند (زبان و خط)

(۱۱) شهر سفد و نقاش ها - و آن زنک و تابلویش - در مملکت من مذهب را می گویند - در مملکت آنها هم مذهب ملاک عمل نیست و بدتر از آن ، مرکزیت است برای مذهب بهایی و الخ ... (۱۲) فصل دیگری هیستادروت - مأخوذ از مقاله ملکی - هیأت حاکمه اسرائیل کیست ؟ - هیستادروت چیست ؟ - علاقه مندی

از کجاست ؟ - در آخر بیلیوگرافی از آنچه درباره اسرائیل در آمده - مقاله ملك درباره کيوتص و مقاله آشوری .

۱۳) يك فصل درباره يهود و ضد يهود - در مقدمه ای کوتاه - چگونگی تهیه وسایل سفر و اینکه چگونه با «رفیعا» آشنا شدیم - و تشکرات از حضرات رفیعا و «گیتازیلیر» و مدیر موزه تل اوویو - وقضیه بهایی و اسرائیلی .

۱۴) برای فصل آخر - بیاورم حرف و سخن با آن مردك یکدست را و باتور گمن . و اشاره به اینکه با این گوساله ها هم حرف و سخنی داشتیم و به هم زدیم و الخ - انتخاب زبان عبری برای وحدت دادن ملغمه آدمی - انتخاب خط عبری ، برای تظاهر دادن به این وحدت - و اسرائیل ، از هر دو نظر ، چه در وحدت ها و چه در تفرقه هایش آینده ای تاریك دارد :

در وحدت ها - از مصر ترسیده اند و کینه به دل گرفته اند . و در نتیجه حالا با روی دیگر سکه نژادی کار می کنند .

در تفرقه ها - از طرفی دچار ارتدو کس های خصمیدیم اند . و از طرفی دچار نبهیلیسم ماشین .

۷- استفاده سیم :

استفاده سومی که جلال از بیست صفحه یادداشت - های روزانه دو هفته سفر به اسرائیل کرد ، پاسخ مثبتی بود که به دوست بیست ساله اش دکتر ناصر وثوقی داد ، برای نوشتن يك مطلب تازه و بکر برای «اندیشه و هنر ویژه جلال آل احمد» . و در زمستان سال ۱۳۴۲ - یعنی کمتر از یکسال فاصله با بازگشت از سفر اسرائیل . و جلال

«ولایت اسرائیل» را داد که چند ماهی طول کشید تا شماره ۴ دوره جدید اندیشه و هنر، در مهر ۱۳۴۳ در آید. مقاله ای که هفت صفحه از يك شماره ۱۹۶ صفحه ای را اشغال کرد. یعنی بخشی از فصل اول و دوم همین کتاب. که البته در آن شماره مجله، با حدود بیست مورد حشو و اضافات چاپ شده بود. (دکتر وثوقی هم زیر فشار سانسور زمان در واقع مجله ماهانه نبود که در می آورد. امکان نامه بود که منتشر می ساخت. و بدون هیچ نظمی در انتشار منظم آن که میسر نبود.)

در این کتاب، آن مقاله، یا فصل اول و دوم کتاب حاضر، بدون آن حشو و زوائد چاپ شده است. که چون خود جلال درباره کم و کیف آن «ویژه ی جلال آل احمد» نوشته است^{۱۳} من توضیح بیشتری نمی دهم. اما ذکر يك خاطره را بی سبب نمی دانم.



حضرت حجة الاسلام سید علی خامنه ای در کلام تجلیل آمیزی از جلال، قبل از آنکه به ریاست جمهوری انتخاب شود، در یادداشتی که در پاسخ انتشارات رواق نوشتند، با این عبارات یاد کردند:

۱۳) نگاه کنید به: يك چاه دو چاله «نوشته جلال - که هر چند در خرداد ۱۳۴۳ نوشته شد، و جلال کوشید آن را در همان ایام در یکی از فصل نامه هایی که برخی از دوستان در می آورند چاپ کند، اما موفق نشد. و ناچار ماند تا سال ۱۳۵۷ که انتشارات رواق آن را در آورد. رساله کوچکی است شامل ۵۴ صفحه که نگاه بفرمائید به صفحات ۳۳ تا ۴۴ آن.

با تشکر از انتشارات رواق - اولاً به خاطر احیاء نام جلال آل احمد و از غربت در آوردن کسی که روزی جریان روشنفکری اصیل و مردمی را از غربت در آورد، و ثانیاً به خاطر نظرخواهی از من که بهترین سالهای جوانیم با محبت و ارادت به آن جلال آل قلم گذشته است ...

۱ - دقیقاً یادم نیست کدام مقاله یا کتاب، مرا با جلال آشنا کرد. دو کتاب «غربزدگی» و «دستهای آلوده» جزو قدیمی ترین کتابهایی است که از او دیده و داشته‌ام. اما آشنایی بیشتر من به وسیله و ببرکت مقاله‌ی «ولایت اسرائیل» شد که گله و اعتراض من و خیلی از جوانهای امیدوار آن روزگار را برانگیخت. آمدم تهران (البته نه اختصاصاً برای اینکار). تلفنی با او تماس گرفتم. و مریدانه اعتراض کردم. با اینکه جواب درستی نداد، از ارادتم به او چیزی کم نشد. این دیدار تلفنی برای من خاطره‌انگیز است. در حرفهایی که رد و بدل شد، هوشمندی، حاضر جوابی، صفا و دردمندی مردی که آن روز در قله‌ی «ادبیات مقاومت» قرار داشت، موج می‌زد ... ۱۴

[]

گلایه‌ی آقای خامنه‌ای و بسیاری از جوانهای امیدوار «حوزه» به مقاله «ولایت اسرائیل» (که در مهرماه ۱۳۴۳ در اندیشه و هنر چاپ ۱۴) نقل از چهار صفحه دستنوشته سید علی خامنه‌ای که در اختیار رواق است و اصل آنها در «از چشم برادر» خواهد آمد.

شد) دومین گلایه «حوزه» است از روشنفکران زمان. گلایه نخست را، نشان دادم که ده سال پیش «قم» از مرحوم ملکی و علم و زندگی کرد. با وجود این یادآوری چند نکته زیر نیز خالی از فایده نیست :

۱- مقاله ای که زیرپوشش نامه يك دوست ایرانی فرنگ نشسته، جلال در «جنگ هنر امروز» دکتر سیروس طاهباز چاپ کرد، و هفته نامه «دنیای جدید» را به توقیف ابدی گرفتار ساخت در سوم تیرماه ۱۳۴۶ و در نسخی محدود منتشر شد. که یاروشنفکر جماعت، در همان ایام آن را ندید و یا آن را درخور توجه ندانست. آن نامه ساختگی جلال، تا ضرب و زور ساواک را بگیرد، نام : «آغاز يك نفرت» را داشت. که خود وی و یا دکتر سیروس طاهباز ناشر اولی آن، مصلحت ندیده بودند با چنان عنوانی، حساسیت و عصبیت سانسور را برانگیزند. (که البته این ملاحظه و مراعاتشان درست درنیامد. و ساواک نه تنها اکثر نسخ آن را جمع کرد، بلکه هفته نامه مزبور را تعطیل نمود). اما از ظرایف روزگار اینکه آن مقاله را نیز روحانیت آگاه دید. و نسبت به تکثیر آن احساس مسؤولیت کرد. و با افزایش يك مقدمه سه صفحه ای با امضای «ابورشاد» و توسط «نشرندیر» دوبار آن را در قم به صورت يك رساله ۳۲ صفحه ای رقی منتشر ساخت. یکبار در پنج هزار نسخه. و یکبار در پنجاه هزار نسخه. و ظریف تر آنکه برای آن رساله-لابد متکی به محتوایش- نام «اسرائیل، عامل امپریالیسم» را برگزید.

۲- جلال با تمام ارادتی که به مرحوم خلیل ملکی و برادرش مهندس ملك داشت، هیچگاه دچار شیفتگی سوسیالیست های ایرانی نسبت به اسرائیل نبود. جوهر علاقه و اعتقادی که او به فرهنگ اصیل

اسلامی داشت، به او اجازه نمی‌داد که چون دیگر یاران خویش، به دستاوردهای توفیق‌آمیز کشاورزی اسرائیل، در شکل کیبوتص‌ها، از صمیم‌دل به‌وجود آید. و همین شك و تردیدهای اصولی بود که نوشته‌های جلال را همواره از نوشته‌های مرحوم ملکی تفکیک می‌کرد. پندار من آنست که وقفه‌های چندگانه‌ای که در تبلیغ کیبوتص‌های اسرائیل در مجلهٔ مرحوم ملکی (علم و زندگی و نبرد زندگی) اتفاق افتاده است، می‌تواند از جمله به‌علت تحذیرهایی بوده باشد که جلال به ملکی می‌داده است. ملکی در جلال، به چشم يك مشاور هوشیار و صدیق می‌نگریست. و این مطلب را، خیال می‌کنم خود آن مرحوم در مقدمه یکی از کتابهایش نیز یاد کرده است.^{۱۵}

وقتی جلال، از بین‌روشنفکران ایرانی در سال ۱۳۴۶ برای اول بار فریادش در آمد که :

بمناسبت اینکه نازیسم - این گل سر سبد تمدن بورژوازی غرب - شش میلیون یهودی فلك زده را در آن کوره‌های آدم - پزی پخت - امروز دو سه میلیون عربهای فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه‌داران والاستریت و بانک روچیلد کشته و آواره بشوند. و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت‌های هیتلر شریک بوده‌اند و در همان ساعت دم برنیاورده‌اند، حالا به همان یهودیها در خاور میانه سر بل داده‌اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و

(۱۵) به احتمال قوی در مقدمهٔ چاپ اول مجموعهٔ مقالات ملکی که با نام «برخورد عقاید و آرا» منتشر شد. حیف که کتاب در دسترس نبود.

دیگر خیال مبارزه ضد استعمار غرب را در سر نپرورند و دیگر کانال سوئز را روبه ملل تمدن نبندند! ^{۱۶}

مجادله داغی را با استادش مرحوم ملکی باعث شد که دست کم خیال می کنم دکتر سیروس طاهباز ناشر آن فریاد، بیاد داشته باشد.

۳ - جلال فقط نخستین فریاد کننده از ظلم دولت اسرائیل نسبت به اعراب نبود. او در عین حال نخستین فردی بود که در سفر ۱۴ روزه سال ۱۳۴۱ خویش به اسرائیل، توانست دم خروس امپریالیسم غرب را، بیرون آمده از جیب دولت اسرائیل ببیند و بگوید. (گفتنی که در سخنرانی زمستان ۱۳۴۱ موسسه مطالعات و تحقیقات و در مقاله پائیز ۱۳۴۳ اندیشه و هنر، تلویحی بود و در مقاله تابستان ۱۳۴۶ جنگ هنر امروز، تصریحی.) و افزون بر اینها، جلال نخستین گزارشگری بود از ایرانیان که توانست «مسأله اسرائیل» را به دو بخش قابل تفکیک «اعراب و یهود» و «اعراب و صهیونیسم» تقسیم کند.

در خاتمه این بخش از مقدمه ام - که امیدوارم گفتار زایدی نبوده باشد - فهرست ناقصی فراهم کرده ام از چند کتاب درباره «مسأله اسرائیل». برخیشان ترجمه و برخیشان تألیف. اما تمامشان پس از گزارش و گفتار جلال نشر یافته. (و این کاری بود که خود جلال قصد داشت انجام دهد. اما چون اثری در فارسی منتشر نشده بود، ناچار او موفق به اینکار نشد.)

امیدوارم این فهرست ناقص نه حمل بر پایمال کردن فضل تقدم مؤلفان یا مترجمانی باشد که اثری و قبل از جلال منتشر کرده بوده اند

(۱۶) نگاه کنید به فصل پنجم همین کتاب.

که من ندیده‌ام. و نه حمل بر آن گردد که من پنداشته باشم برادرم جلال مؤلفان و مترجمان بعدی را، بطور مستقیم به انجام تألیف یا ترجمه‌ای درباره «عرب و یهود» برانگیخته باشد. (چنانکه مترجم فارسی «آلبر ممی» در مقدمه «چهره استعمارگر، چهره استعمارزده» به این امر اشاره کرده است). اما در عین حال برای ماورم که از راه توجه دقیق جلال و تفکیک مسأله عرب و یهود به دو بخش فوق، نه تنها توانست به نویسندگان همسال خویش القاشوقی را بنماید برای نشر آثاری که چه بسا خود آنان و همزمان با جلال نسبت به آن کنجکاو بودند، بلکه افزون بر آن توانست در نسل پس از خویش نیز تأثیر گذارد و آنان را به انجام مسؤولیت‌هایشان برانگیزد.

۸- کتاب نگاری (بیمبلیوگرافی) :

در فهرست ناقص زیر ملاک تقدم را، تاریخ انتشار آثار قرار دادم تا سندی باشد بر ادعایم. مبنی بر اینکه جلال اگر چه آغازکننده اسرائیلیات در ادبیات فارسی نبود، اما اولین شك کننده‌ای بود که زیر نفوذ تبلیغات امریکا و صهیونیست‌ها قرار نگرفت. وقتی «آغاز يك نفرت» را در جنگ هنر امروز دکتر سیروس طاهباز چاپ کرد، هنوز دو هفته از شبیخون اسرائیل به مصر و اعراب نگذشته بود. که در ۵ و ۶ ژوئن سال ۶۷ (مطابق با ۱۵ و ۱۶ خرداد سال ۱۳۴۶) انجام گرفته بود. و «آغاز نفرت» آخرین فصل سفرنامه جلال است به اسرائیل. حالا نگاه کنید به تاریخ دیگر آثاری که یا ترجمه شده است و یا تألیف:

۱ - سال ۱۳۴۷ - ترجمه مقالات ماکسیم رودنسن و ایزاک دویچر

- (هر دو یهودی الاصل) توسط هزارخانی و با نام درباره فلسطین.
- ۲ - سال ۱۳۴۸ - ترجمه اثر ماکسیم رودنسن (یهودی الاصل) توسط دکتر رضا براهنی و با نام : عرب و اسرائیل .
- ۳ - سال ۱۳۴۹ - سلسله مقالاتی که سید جوادی در روزنامه کیهان و مجله نگین، در فاصله سالهای ۴۷ تا ۱۳۴۸ چاپ کرده بود و در آن سال به صورت کتابی با نام اعراب و اسرائیل منتشر گشت.
- ۴ - ۱۳۴۹ - ترجمه اثر ج. بابریل توسط ابوطالب صارمی و با نام جنگ طولانی اعراب و اسرائیل .
- ۵ - سال ۱۳۵۰ - ترجمه گزارش حقوقدانان الجزایری توسط دکتر اسدالله مبشری و با نام : مسأله فلسطین .
- ۶ - سال ۱۳۵۰ - ترجمه ادوار عطیه و هانری کتان توسط دکتر هزارخانی و با نام : فلسطین مال کیست ؟
- ۷ - سال ۱۳۵۰ - ترجمه دو مقاله از صبری لوئیس والی لوبل توسط دکتر فکری ارشاد و با نام : صهیونیسم در فلسطین .
- ۸ - سال ۱۳۵۱ - کتاب سید هادی خسروشاهی با مقدمه علی حجتی کرمانی با نام: پیکار در فلسطین و بیت المقدس (مؤلف و مقدمه نویس هر دو از طلاب حوزه و حجج اسلام)
- ۹ - سال ۱۳۵۱ - ترجمه نظرات و سخنرانی های جمال عبدالناصر رئیس جمهور فقید مصر توسط ابراهیم یونسی و با نام ما و مسأله فلسطین.
- ۱۰ - سال ۱۳۵۲ - ترجمه ای از جرارد شالیند توسط مهدی خسروی و با نام : نهضت های مقاومت فلسطین .
- ۱۱ - سال ۱۳۵۲ - ترجمه ای از گالینانیکیتینا . ترجمه ایرج

۴۲ / ولایت عزرائیل

مهدویان و با نام : دولت اسرائیل.

۱۲ - سال ۱۳۵۳ - اثر فقید شهید مصطفی شمعاعیان با نام

نقش اسرائیل ورژیم پهلوی درخاور میانه .

۱۳ - سال ۱۳۵۴ - ترجمه‌ای از حسنین هیکل سردبیر الاهرام

و دوست ناصر توسط کاظم موسایی و با نام: جنگ رمضان.

۱۴ - سال ۱۳۵۴ - ترجمه اثر محمود حسن عرب توسط رضا

قازیاری با نام : اعراب امروز .

۱۵ - سال ۱۳۵۴ - ترجمه اثر ژان کلود گلیو توسط غلامرضا

نجاتی و با نام : روزهای مصیبت بار اسرائیل.

۱۶ - سال ۱۳۵۶ - ترجمه مقاله حسنین هیکل مصری توسط

بهمن رازانی و با نام : موقعیت اعراب و اسرائیل .

۱۷ - سال ۱۳۵۷ - اثر حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در قم و

با نام : اسرائیل و قدس عزیز.

۱۸ - سال ۱۳۵۷ - اثر اسرائیل شاهاک ترجمه امان‌الله ترجمانی

با نام: نزادپرستی دولت اسرائیل .

۱۹ - سال ۱۳۵۷ - اثر افرایم (= ابراهیم) سولا ترجمه فرامرز

فرامرزی و با نام : خدا حافظ اسرائیل.

۲۰ - سال ۱۳۵۷ - اثر تیری دژارده ترجمه حسین مهری و با

نام : صد میلیون عرب .

۲۱ - سال ۱۳۵۸ - ترجمه اثر منیر شفیق عرب توسط نهضت

آزادی و با نام : تجربیاتی از انقلاب فلسطین.

۲۲ - سال ۱۳۵۸ - ترجمه اثر ایوانف سویری توسط ابراهیم

یونسی با نام : صهیونیسم.

۲۳- سال ۱۳۵۸- تحقیق و اثر فقید مصطفی شجاعیان با نام :
جنگ سازش در فلسطین .

۲۴- سال ۱۳۵۸- کتاب و رساله دیلمقانی با نام : انقلاب فلسطین.

۲۵- سال ۱۳۵۹- اثر لوکرتیف با ترجمه مازیار (احتمالاً نام
مستعار باشد) و با نام : رژیم اشغالگر قدس، اسرائیل اسطوره و واقعیتها.

۲۶- سال ۱۳۶۱- ترجمه اثر منوهین توسط و ازریک
درساهاکیان با نام : منتقدان یهودی صهیونیسم .

۲۷- سال ۱۳۶۳- ترجمه اثر الکساندر توسط توری آرمان و
با نام : نفوذ صهیونیسم در دولت امریکا.

۲۸- بی تاریخ- ترجمه و تألیف ناصر پورقمی با نام : اعراب
و اسرائیل و آینده . توسط انتشارات جاویدان (چون تاریخ نداشت
نام ناشر را آوردم).

۲۹- بی تاریخ - ترجمه اثر حکم دروزه توسط کریم زمانی با
نام : پرونده فلسطین که توسط انتشارات بعثت در تهران پخش شد.
(چون تاریخ نداشت آدرس ناشر را آوردم).

۹- آخرین سخن :

۱- در کتابخانه شخصی خودم، بیشتر از سیزده تا از کتابهای
فوق را ندارم. از آنجا که فهرست کاملی در این گونه موارد نیست ، از
یاری های ارزنده همکار و سرورم محسن سنجابی و دوست جوانم علی
دهباشی استفاده کردم. آنان با پی جویی در فهرس ناشران تهران و
شهرستانها، فهرسی را در اختیارم گذاشتند که ترکیب و جمع بندی آنها،

اینی بود که تقدیم شد.

۲- یقین دارم خواننده محقق و عاشق کتاب، کاستی و کژی‌هایی در تدارك این فهرست خواهد دید. اما امیدوارم این کاستی و کژی را حمل بر غرض شخصی من و همکارانم نکند. باعث تأسف است که شناسنامه هر کتابی را در صفحه دوم یا چهارم کتاب آوردن - که خیال می‌کنم ابتکار رواق هم بوده باشد - هنوز رایج و مرسوم ناشران و مؤلفان نشده است. انتظار دارم کاستی‌ها و کژی‌ها را در تنظیم این فهرست، از طریق عشاق کتاب، و در چاپ بعد برطرف کنم.

۳- به جهاتی به خود اجازه ندادم لیست کتب دیگری که بطور جنبی و غیرمستقیم به مسأله عرب و یهود و یا مسأله عرب و اسرائیل پرداخته‌اند، ضمیمه این فهرست کنم. کتبی امثال نژادپرستی و فرهنگ و یافشاری در باب استعمار اثر ۴۵ ساله زرویا چهره استعمارگر، چهره استعمارزده اثر آلبر ممی را نخواستم با این کتابنگاری اسرائیلیات مخلوط کنم. به‌ویژه که مترجمان آن، به‌گونه‌ای اشاره کردند که ترجمه آن‌کارها را، مدیون جلال‌اند. و یا دست کم به تشویق او بوده است که به ترجمه آن آثار دست زده‌اند.

۴- متن، حواشی و ضمائم این کتاب را، با وسواس و دقتی که در توانم بوده است، خود استنساخ کرده‌ام. (از روی خط ریزبرادرم که یقین نداشتم برای کارگران حروف‌چین، خواندن آن بدون اشکال باشد) به متن و حواشی چیزی نیفزودم مگر آنکه آن را در بین دو قلاب [] گذاردم.

۵- ترجمه چند متن از ضمائم این کتاب را که برادرم جلال

مقدمه / ۴۵

فرصت ترجمه شان را نیافت ، مدیون یاری های ارزنده همکاران و عزیزانم علی چنگیزی و سعید باستانی هستم که از هردو شان یاد کرده ام. ع- این مقدمه دراز و بی تناسب با متن، اثر من است. یعنی گناه من است. اگر آن را قبل از چاپ به نظر عزیزانم سرکار خانم دانشور و جناب پرویز داریوش نرساندم، بعلت بزرگواری های آنان بوده است که هر دو از زمره اوصیای جلالند و از نخست نسبت به من مهر و لطفی داشته اند که خود را شایسته آن همه حسن ظن نه می دیدند و نه می بینم.

شمس آل احمد

ولایت عزرائیل

۱) پیش در آمد :

« ولایت » می گوئیم به دو معنی :

اول اینکه حکومت یهود در آن سرزمین فلسطین، نوعی «ولایت» است و نه «دولت». حکومت اولیاء جدید بنی اسرائیل است بر ارض موعود. نه حکومت ساکنان فلسطین بر فلسطین. و نخستین تضاد ناشی از حضور حکومت اسرائیل، همین است که بیاید. ملتی یا قومی یا پیروان دینی یا بازماندگان آن دروازه سبط - به هر تعبیر که می خواهید - در طول تاریخ و سنت و اساطیر در بدری ها کشیده و آرزو ها در دل پخته تا عاقبت به صورتی به چنین آرزویی، و در سرزمینی نه چندان فراخواننده، و «موعود» مستقر شده. به جبر زمانه یا به الزام سیاست یا به روشن بینی اولیاء یا به حکم اقتصاد و سرمایه گذاری بی دغدغه. که يك به يك را خواهم رسید. و اکنون اگر نه جرأت قیاسی با ابراهیم - خلیل و داوود و سلیمان، موسی علیهم السلام باشد - به هر صورت رجال سیاست امروز اسرائیل را به راحتی می توان اگر نه از انبیا - اولیا خواند و مقایسه شان کرد با آن الباقی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر اسرائیل که ما از میان همه شان، یخه «جرجیس» را گرفته ایم و از او نمونه

معجزه‌های به وقوع پیوسته را قصد کرده‌ایم. و اینک معجزه به وقوع پیوسته است و بی هیچ لافی در غربتی. نه «بن گوریون» دست کمی از «ادریس» دارد و نه «موشه‌دایان» از «یوآب». و این اولیای جدید هر يك با نبوات خود و دست کم باروشن بینی‌های خود، در سرزمین فلسطین ولایتی ساخته‌اند دعوت‌کننده همه بنی اسرائیل، که دو میلیون‌نشان در نیویورک‌اند و هشت میلیون دیگرشان در دیگر نقاط عالم. و مهمترین نکته در به وقوع پیوستن معجزه اینکه ولایت اسرائیل با دو میلیون و اندی ساکنان سرزمین تنگ و دراز خود، چه بخواهد چه نخواهد، اکنون دارد به نام همه دوازده میلیون یهودیانی که در عالم متفرق‌اند حکم می‌راند و عمل می‌کند. اگر تنها يك مثال به عنوان نمونه کافیت، از محاکمه «آشمن» یادی کنیم که ایادی اسرائیل او را در امریکای جنوبی گرفتار کردند و به اسرائیل آوردند و محاکمه‌اش کردند و کشتند و خاکسترش را نیز به آب دادند. و تازه این همه، به نام آن‌شش میلیون یهودی که در داغگاه‌های اروپای خوره گرفته به فاشیسم، قربانی شده بودند. در سالها پیش از استقرار ولایت اسرائیل و در متن مقررات حکومتی که امروز خود آلمانها نیز از یادآوری نامش و رسوم و آدابش شرم دارند.

معجزه این را می‌گوییم. امری خلاف عرف و عادت. عرف قوانین بین‌المللی. عادت حکومتها که حتی اگر «تروتسکی» را در مکزیك سربزه نیست می‌کند به ضرب چکش تروریستی است متعصب و همان در محل، کارش را می‌سازند.

حتی به علت وقوع چنان امری شده، نیز چاره‌ای نیست جز

اینکه اسرائیل را ولایتی بدانیم و اداره کنندگانش را اولیا - که به نام چیزی برتر از اعلامیه حقوق بشر، گام می زنند. گویی هوایی از «یهوه» در سر ایشان است و آن نبوت ها... که موسی تا قتل نفس نکرد و سر به بیابان نگذاشت، داغ پیامبری را بر سینه خود نیافت.

ولایت اسرائیل گفتم، این به يك معنی .

دوم، به این معنی که سرزمین فعلی اسرائیل به هر صورت چیزی شبیه يك مملکت نیست. اگر از مملکت آن مفهوم می را می توان داشت که ما داریم. چیزی شبیه قاره ای. ولایت اسرائیل يك وجب خاک است. چیزی در حدود ولایت ساوه . کمتر از هشت هزار میل مربع . و چه سخت جانست . و اگر موسی علیه السلام می دانست که قوم را به چه سنگلاخی رهنمون است و «اردن» چه مسخره ظریفی از «نیل» است ، هرگز بر آن دیار انگ «ارض موعود» نمی نهاد . و قوم را ، این همه سالیان در تب و تاب نمی برد .

اما در دنیایی که ما داریم - با مملکت های يك وجبی ، اما معتبری (!) همچون سوئیس و دانمارک و ایسلند و قطر و کویت و امیرنشین موناکو - همین يك وجب خاک اسرائیل در حوالی دسترس پذیر ما که گوشه ای از شرقیم، همچون مثنی روی میز «هلال خضیب» هم منشأ قدرتی است و هم (به همین علت) منشأ خطری .

قدرت و خطر به این اعتبار که تا چگونه به دنیا بنگری.

اگر از دریچه چشم سیاستمداران عرب بنگری ، مبنای خطری است از برای حصول يك پارچگی خلافت اسلامی که بسیار کسان ، از پس مرگ عثمانی، خوابش را دیده اند. اما:

اگر از دریچه چشم يك شرقی بنگری که منم - خالی از تعصب و غلو و کینه - و نگران آینده شرقی که يك سرش «تل آویو» است و سر دیگرش «توکیو» - و همین شرق است که محل حوادث آینده است و امید دنیای خسته از غرب و غرب زدگی است، در چشم این شرقی، اسرائیل با همه معایش و با همه تضادهایی که در درون نهفته دارد، مبنای قدرتی است. و قدم اول است به عنوان نوید آینده‌ای که دیگر نه چندان دور است.

من به این دومعنی اسرائیل را «ولایت» می‌خوانم. و در این دفتر کوششی خواهم کرد تا آنچه را از این «ولایت» شناخته‌ام، بازگو کنم. نه به قصد تبلیغی و نه به عنوان پاداش سوری که در آن ولایت خورده‌ام. و نه به قصد راهنمایی سیاست دودوزه حکومت ایران نسبت به اسرائیل. و نه به قصد رنجاندن اعراب - که کار من سیاست نیست - و نه به عنوان سفرنامه‌ای یا تقبیح‌نامه‌ای. بلکه تنها به این عنوان تا بدانید که صاحب قلمی از این سوی عالم - و فارسی زبان - در مقابل واقعیتی که حکومت جدید بنی اسرائیل است، بر گوشه‌ای از شرق چه وضعی دارد و چه حرف و سخنی و چه اماها.

اما به صراحت و در همین اول کار بگویم که صرف نظر از سنت و اساطیر و آن وعده و وعید دراز و صرف نظر از اینکه چه شد تا حکومت اسرائیل در آن ولایت مستقر شد، که کار تاریخ نویسان است، حکومت اسرائیل با وضعی که فعلاً دارد از نظر من شرقی، از طرفی سرپل مطمئنی است برای سرمایه‌گذاری غرب که پس از جنگ دوم به صورتی دیگر و به لباسی دیگر در شرق نمودار شده است. و من با

این قسمت اسرائیل بگو مگوی فراوان دارم . و بعد هم تجسم خشن کفاره گناهانی است که هم در آن سالهای جنگ، فاشیستها ، در «داخو» و «بوخن والد» و دیگر داغگاهها، مرتکب شدند . درست توجه کنید که گناهی است و غربی مرتکب شده است و من شرقی کفاره می دهم . و سرمایه ای است که غربی صادر می کند و من شرقی پایگاه می دهم . در این مورد نیز حرف و سخن ها دارم . و در این همه اگر راستش را بخواهیم، مسیحیت حجابی از اسرائیل میان خود و عالم اسلام کشیده است تا من خطر اصلی را نبینم . سر اعراب این چنین است که گرم شده .

با اعراب هم حرف و سخنها دارم . درست است که آوارگان فلسطین همچون گویی دم چوگان سیاستمداران عرب سالها است که به طفیلی گری خو کرده اند . اما درست توجه کنید که همین آواره فلسطینی اکنون بیش از ده سالی است که دارد کفاره گناهی را می دهد که دیگری در آن بلغ جهنمی کرده است . از استخوان پاره های ولایت عثمانی این تکه آخر - این فلسطین - که به عنوان «لقمه خوش بحال دهنم» کناری نهاده شده بود ، اکنون همچون گریزی بر سر سفره میان خلیج فارس و رود نیل نشسته است . آیا همچون مترسکی، تا هیچ دستی پا از گلیم بشقاب خود دراز نکند ؟

و من حتی کمی دورتر می روم و می گویم که اگر روزگاری حکومت اسرائیل از میان برخیزد، رهبران عرب دیگر به چه چیز متوسل خواهند شد به عنوان تنها مانع وحدت اعراب ؟ و آیا مگر نه این است که همین حضور اسرائیل و ترسی که از آن در دل اعراب انداخته اند،

علت وحدت‌های حقیر و یکپارچگی‌های داخلی مرزداران این‌سوی عالم است ؟

نکته دیگر اینکه من گرچه در این شهید نمایی از حد گذشته یهودیان به خاطر آن کشتار جنگ ، آنطرف سکه فاشیسم را می‌بینم و تکیه بر نژاد پرستی را که به جای خود بیاید . اما این را هم می‌بینم که اگر قرار است پایگاه باشی ، از اسرائیل بیاموز که خود را چه گران فروخته است ! و اگر قرار باشد به مردی همسایه‌های دور زن کنی ، هم چنین . و اگر قرار است ادای دموکراسی را در بیاوری ، آنهم در سرزمینی که تا خدا خدا بوده است زیر چکمه فرعون‌های زمینی و آسمانی گسترده بود... هم چنین . به هر صورت اسرائیل برای من شرقی از میان همه سرمشق‌ها ، سرمشقی است در معامله با غرب . که به قدرت روحی يك شهادت چگونه صناعتش را بدوشیم و غرامت ازش بستانیم و سرمایه‌اش را بکار آبادی مملکت بگماریم و به قیمت چند صباحی تبعیت سیاسی ، استقراری به کار تازه‌پای خود بدهیم .

و نکته آخر اینکه این شرقی فارسی زبان از اعماق تاریخ نظری به یهود دارد . در عهد بوق داریوش و خشایارشا این من بوده‌ام که « استر » را بر تخت نشانده‌ام و « مردخای » را به وزارت برگزیده‌ام و به تجدید بنای « هیکل » فرمان داده‌ام . و گرچه در کوچه و بازار ری و نیشابور گاهی به تحريك و غرض حاکمی ، یا نفع فرمانروایی به جهود کشی هم پرداخته‌ام ، اما مزار « دانیال نبی » در شوش هنوز معجز می‌کند و « استر و مردخای » در همدان از يك امامزاده صحیح‌النسب هیچ دست کمی ندارد . اما بگذرید از آن منت نهادن‌ها و بار خودخواهی حماقت

پیش در آمد / ۵۳

آمیز را بر دوش خلق خدا نهادن‌ها . مرا همان بس که همین دانیال‌نبی
در روزگاری از تاریخ من وزیر بود که اصلاً نمی‌خواهم بدانم
شاهش که بود .

(۲) آغاز يك جذبه:

برسر يکی از تپه‌های حومهٔ اورشلیم بنای یادبودی ساخته‌اند برای تمام آنها که در بازداشتگاه‌های زمان جنگ دوم سوخته‌اند یا مرده‌اند یا کشته شده‌اند، به اسم «یدوشم» (دست و نام)^{۱۷}. چهار دیواری عظیم از سنگ خارا. قلوه سنگ‌های سه چهار خسرواری درهٔ اردن. هر يك تيله انگشتی دیوان. و سققی يك پارچه و قطور برسر این چهار دیوار. و دری بزرگ و زمخت و سیاه از ورق آهن نخاله. و همه جا شباهت‌های فراوان با مقبره آخرین کشته‌های فاشیسم در رم^{۱۸}.

روزی که به دیدار این بنای یادبود رفتیم، مردی که راهنما بود حسابی يك دهن روضه خواند و اشکمان را گرفت. که اگر او نبود و روضه نمی‌خواند هم، چنین می‌شد. تصویر چه تحقیرها بر دیوار و چه

(۱۷) مأخوذ است از تعبیری توراتی (اشعیاء نبی باب ۵۶ - آیه ۵) که در آن یهوه وعدهٔ حفظ نامی و دستی (یادبودی) از خود را بکسانی می‌دهد که چنین و چنان مراسم مذهب را حفظ کنند.

(۱۸) مقصود بنای یادبود Martiri della Fosse Ardeatine است در رم. با دری از مفرغ کارمیرکو (Mirco) مجسمه‌ساز معاصر ایتالیایی.

توحش‌ها در تن کوره‌های آدم‌سوزان و چه کیف‌ها از پوست آدم‌ی و عکس چه دوکهای سیاهی در پس میله‌ها و چه چشمهایی ... بماند. که من قصد روضه‌خوانی ندارم. همان‌روز يك خانواده هلندی نیز به زیارت آمده بود که به خاطر آنها مراسمی اجرا می‌شد. دسته‌ای از کودکان دبستانی زیر طاق عریض و سکوت انگیز دخمه‌وار بنا، سرودی خواندند و يك خاخام دعاها کرد و نشانها به آن خانواده دادند و تشکرها کردند از پدر آن خانواده که در زمان جنگ پانزده یابیست یهودی را پناه داده بود و از جهنم گریزانده بود.

کسی که نشان می‌گرفت کاسبکارمانندی بود باقیافه‌اندکی زمخت و دهانی. اما برای آزاده بودن لازم نیست فیلسوف باشی یا سیمای بزرگان داشته باشی. لابد مردی بوده دلسوز و همدرد خلق خدا و از دستش هم برمی‌آمده و کسانسی را از بنی اسرائیل لای صندوقهای کالا برکشتی نشانده و رهایی داده. یعنی در سخنرانی کوتاهی که در جواب تشکر اداره کنندگان مراسم کرد چنین گفت. و افزود که او درهمه این کار کوچک هیچ قصدی نداشته جز اینکه جوابی می‌داده است به جذبه‌ای که در خود بسوی اینهمه فداکاری و شهادت و تحمل زجر، می‌دیده. و من آنروز بیاد جذبه‌ای افتادم که در آغاز کار اسرائیل مرا - یا بهتر بگویم ما را - از نظری دیگر به اسرائیل می‌خواند. سخن از سال ۱۳۲۷ است یا کمی پیشتر.

ما دسته‌ای بودیم که در اواخر ۱۳۲۶ از حزب توده انشعاب کردیم. یعللی که من در «خلیل ملکی و بت‌شکنی و عاقبتش»^{۱۹} نشان داده‌ام و در

(۱۹) [اشاره است به فصل ششم در خدمت و خیانت روشنفکران به اسم:

آغاز يك جذبه / ۵۷

جستجوی توجیه خود دقیق‌ترین خبرگیران بودیم از آنچه در دیگر احزاب همانند می‌گذشت از چنان انشعابی . در حزب کمونیست هند و بعد، از قطع روابط تیتو با مسکو . ضمن این توجیه در جستجوی چیزی بجای «کلخوز» نهادن بودیم که عاقبت به «کیبوتص» دست یافتیم . دکانی بود و شاید هنوز هست در لاله‌زار . پارچه فروشی و خیاطی به اسم «ملامد» . که توزیع کننده نشریات اسرائیلی نیز بود و من آنوقت‌ها مستاجر خانه نادرپور بودم در کوچه نکیسای لاله‌زار . و هر روز گذارم از جلوی آن دکان بود . آن انتشارات را پشت شیشه می‌گذاشت که مردم ببینند . نامن هم دیدم و گرفتم و خواندم و حسین ملک را خبر کردم و کار بجایی کشید که ما دو نفر شدیم مشتری پروپا قرص روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابچه‌های اسرائیلی . و از آن پس بود که حسین ملک چیزی درباره کیبوتص منتشر کرد^{۲۰} و سپس «علم و زندگی» وارد گود شد . و ما جمعاً شدیم برگرداننده آنچه از سوسیالیسم دهقانی اسرائیل باین مملکت می‌رسید . و این شهرت کار را بآنجا کشاند که «علم و زندگی» دو سه بار از طرف روحانیان تهدید شد . ولی ما ، به ازای «کلخوز» ، آنچه را که بایست یافته بودیم . «کیبوتص» را . با چوب بستی سوسیالیستی ولی سخت بیگانه از انگ استالین . پس از آن بود که کتاب «کویستلر» را با اسم «دزدان در شب» دیدیم در وصف تاسیس يك کیبوتص جدید در متن بد رفتاری همسایگان عرب – و تازه این کتاب

→ قضیه انشعاب و خلیل ملکی .]

۲۰) در مجله ماهنامه اندیشه نو . که انور خامه‌ای درش می‌آورد . در

سال ۱۳۲۷ . و سه شماره بیشتر دوام نیاورد .

را نیز بآن علت که نویسنده اش پیش از آن «صفر و بی نهایت»^{۲۱} را نوشته بود. حاوی تجربه‌ای دو صد چندان دشوارتر از تجربه وصل و فصل ما با دستگاه نمرودی استالین. و اینها همه مؤید بود و تسلا بود. و توجیه بود. و ناچار جذبه داشت. «کویستلر» هم مثل ما با استالین که بریده بود کارش به کیبوتص کشیده بود. و چرا؟ چون در آنجا اساسی برای اجتماعی کردن وسایل تولید کشاورزی در ناحیه‌ای از دنیا نهاده بودند که از سوسیال دموکراسی روس الهام می‌گرفت و نه از استالین. و سالها پیش از اینکه استالینی در کار باشد آنها طرح کارشان را ریخته بودند. و آیا این نه خود، علت اصلی نزاعی است که میان اسرائیل و روسیه شوروی است که از مهاجرت یهود روس سخت ممانعت می‌کند؟ این چنین بود که من با اسرائیل آشنا شدم. از آن پس متن محاکمه نورنبرگ را گیر آوردم و خواندم و بعد يك بار دیگر با «عهد عتیق» پیمان تازه کردم. و بعد چیزی درست کردم به اسم «کتاب سوم پادشاهان» که هنوز در نیامده است. و چیزی دیگر به اسم «رساله پولوس رسول» که در آمده است^{۲۲}. از آن تاریخ به بعد مرتب در باره اسرائیل خبر

(۲۱) این کتاب را در آن واحد دو نفر از ما ترجمه کردند. دکتر وثوقی و علی اصغر خبره زاده که منتشر هم شد. درست در همان زمانی که خود من «بازگشت از شوروی» آندره ژید را ترجمه می‌کردم.

[جلال ترجمه اول را که ناصر قلی نوذری و به نام «ظلمت نیمروز» منتشر کرد: به نام ناصر وثوقی ثبت کرده که البته طغیان قلم است. مرحوم نوذری هم از آشنایان مشترك آنان بود.]

(۲۲) یکبار در «مهرگان» و اخیراً در مقدمه چاپ دوم زن‌زیادی. [کتاب

آغاز يك جذبه / ۵۹

می گرفته‌ام و می‌خوانده‌ام تا در بهمن ۱۳۴۱ که با زnm هفده روز مهمان دولت اسرائیل بودم. و فرصت این را یافتم تا آنچه را در کتابهای خواندم از نزدیک لمس کنم و عاقبت ببینم آنچه را که چنین جذبه‌ای داشت. از این جذبه نخستین که بگذریم کشش‌های دیگری نیز در کار بوده است که می‌شمارم:

من شرقی غیر عرب فراوان چوب اعراب را خورده‌ام و هنوز هم می‌خورم^{۲۳}. با همه باری که از اسلام بدوش من بوده است و هنوز هست، ایشان مرا «عجم» می‌دانند. «رافضی» هم می‌دانند. محرابی برای تشیع من قائل نیستند و چون بدتر از من چشم به غرب و صنایعش دوخته‌اند اصلاً مرا نمی‌بینند که هیچ، مرا سرخر هم می‌دانند. بوشهر و بندرعباس من کور شده است تا کویت و بصره او بندر آزاد باشد.

→

سوم پادشاهان مذکور را بین نوشته‌های جلال نیافته‌ایم. ساواک بدغارت برد؟ [۲۳] درباره روابط مصر و ایران [اشاره می‌کند به] رفتن فوزیه [از ایران] و بدرفتاری با مهمانان در عروسی فوزیه [آب نبودن در حمام - کارت و چنگالهای خراب و غیره] - گردن زدن ابوطالب یزدی [در مکه] - استقلال هند و پاکستان - و فیلم و غیره که از این قضیه درآمد - قضایای سیاسی شهر یور و نفوذ روسوفیلی - که تمام خاورمیانه را از يك سمت مورد هجوم قرار داد - تغییر مرکز آبراه به روسیه که سابقاً از راه ترکیه و مصر - اروپا بود. و حالا روسیه و امریکاست - توسعه رادیو و تلویزیون و تسهیل کسب خبر از سراسر عالم... و جانشینی انگلیسی‌ها برای مبارزه با روحانیت [به جای] فرانسه و غربی - و دست‌آخربریدگی روابط [ایران] با عراق و مصر پس از قضایای ۲۸ مرداد - اینها است علل بریده ماندن ما از مصر و عالم عربی.

دعوای شط العرب از مرگ عثمانی تا کنون میان من و عراقی باقی است. زابر ایرانی چه در عتبات عراق و چه در مکه و مدینه بد رفتاری می بیند. در عین حال که تهران من مبدل به پاریس کوچکی شده است برای هر نمکرده دستگاه شیوخ خلیج که به دنبال اجناس قاچاق به زیارت مشهد بروند - حکام وقت مملکت من گول همین ظاهر نا آراسته را خورده اند که گمان کرده اند با این مهمان نوازیهای مشکوک زیر پای ناصر را در خلیج می رویند. و تازه این عرب، اصلاً دیگر عرب نیست. با این همه برای عراقی و مصری و سوریه ای و کویتی که مسلماً هیچکدامشان بازمانده عرب دوره جاهلیت نیستند - تنها منم که هنوز «عجم» مانده ام. من، یعنی تنها «عجم» روزگار برای این عرب کادیلک سوار کنار خلیج! همه اعمام دیگر حالا بدل شده اند به سروران و صاحبان نفت. اروپایی و آمریکایی را می گویم. حتی ژاپنی را. که در این سوی عالم و برای اعراب نه تنها نشانی از عجم بودن ندارند بلکه سکه های رایج روزگار ما را با خود باین سو می آورند. تاشیخ شخبوط و آل صباح و زادورد سعودی بر آن مهرها بزنند و بجای خطبه خواندن در مساجد جامع - رادیوهاشان فریاد جاز آمریکایی بردارد و دلی دلی ام کلثوم را. حق هم چنین است. چون روزگاری که این من شرقی در تن برامکس و بنو عمید و بنو مهلب عالم اسلام را می گرداند گذشته است. و بجای زر جعفری، اکنون دلار و لیره مسلط بر بازار بصره و بغداد و شام است! و البته که در چنین اوضاعی کویتی حق دارد که مرا نبیند در حالی که هنوز بازوی کاری ساحل نشینان فارس که از فقر و بیماری و عطش زادو بومشان گریخته اند بنای معجل دولت نفتی او را بالا برده است! و عراقی البته

که حق دارد که شطالعرب را دم به دم بروی خر مشهر ببندد. چرا که تنها صادرات خاک عراق که بصورت مهر نماز به این سو می آید درست مساوی است با صادرات خرمای خوزستان. اینهمه را می گویم نه بقصد طرح يك دعوی ارضی. و نه بقصد تجدید کینه ای. یا از سر کوته نظری سیاستمدارانهای. اینها همه درد دلی است تا بدانیم که من شرقی بچه روزی گرفتار است، و ما شرقیان بطور کلی. در روزگاری که اروپای غربی تنها با بوق بازار مشترك خود حتی گوش امریکا را کر کرده است، ما در درون چنین دیوارهای قطوری، به چنین فضاهاى تنگی قناعت کرده ایم. من عجم از این سر می زنم که تازه عجم نیستم و او که عرب است از آن سر می زند که تازه عرب نیست. و آنوقت در این میانه رهبران سیاسى مصر هم برای من دعوی خلافت اسلامى دارند. برای من که بزعم ایشان رافضی ام! و تازه خود این رهبر خلافت اسلامى مصرى کیست؟ همانکه بضربه اول خالد بن ولید حتى زبان و ادب خویش را فراموش کرد و پس از قرنهای سواری دادن به مملوکان، اکنون بر کوهان سنگی اهرام نشسته است و کلثوپاترا را بعنوان بدل مایتحلل «جینالولو» بر پرچم ادبیات و مطبوعات غرب زده خود کوبیده و بتماشای آثار فراعنه از چهار گوشه عالم جهانگرد گدایی می کند و با اینهمه دعوی خلافت اسلامى دارد! و این رهبر مصرى هم حق دارد. چون روزگاری بود که من يك گوشه قالی را در آبادان تکان دادم و او چهار پنج سال بعد بحرکت گوشه دیگر همان قالی درسوئز جست و خیزی کرد - به گمان اینکه کرسی او راجبرئیل تکان می داده. و پس از همه اینها، اعراب

اصیل ترین شان سعودیانند که همچون خوکان به چرا^{۲۴} در منجلابی از نفت سرگرمند که دست قضای الهی در هزار و چهارصد سال پیش کعبه را همچون گوهری در میانش نشانده است. والبته که این گوهر اکنون دیگر برای امرای سعودی تابشی ندارد. چون سر ایشان سی چهل سالی است که به آخور نفت گرم است. اگر روزگاری بود که زیارت من و امثال من شرقی خرج یکساله معیشت تمام باده نشینان حجاز را می داد، اکنون از ریزه سفره نفت است که زاد و رود سعودی بر آن دیار شلنگد. تخته ها می زنند و شتران بادیه را نیز حق هاست. و این سعودی که احترامی برای خود کعبه قائل نیست برای من چه احترامی می تواند قائل باشد که زائر کعبه بوده ام؟ کعبه او اکنون به «ریاض» و «ظهران» نقل مکان کرده است که دکل چاه های نفت بجای گلدسته مساجد در زمین هایش روئیده. و اگر هنوز سعیی می کند سعی میان صفا و مروه نیست - سعی میان «آرامکو» و «استاندارد اویل» است. یاسعی میان پاریس و نیویورک با حرمسرای در پشت سر و آبروریز اسلام. و با همه فضاحت هاشان و معالجه بو اسیرها و پروستات هاشان.

و این منی که از این اعراب بی اصالت چنین چوبها خورده است اکنون از حضور اسرائیل در شرق شاد است. از حضور اسرائیل که می تواند لوله نفت شیوخ را ببرد و نطفه طلب حق و انصاف را در دل هر عرب بدوی بنشاند و سرخرها بسازد برای حکومت های بی قانون عهد دقیانوسی ایشان. این پوسته ها که بر پایه درخت کهن اما تنومند اسلام در این صحراهای قفر مانده اند به علامت سو سماری که روزگاری

(۲۴) که فرمود: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً...» قرآن کریم.

آغاز يك جذبه / ۶۳

زندوزایی داشته باید به تندباد وحشت حضور اسرائیل ازجا کنده شوند
تا من شرقی بتواند از جبروت حکومت های دست نشاندۀ نفت خلاصی
یابد و حضور اسلام را لمس کند که اکنون زیر زنجیر تانک های امریکایی
درس اسر شرق می کوبندش و حضورش را به حضوری مخفی بدل کرده اند
وبی دسترسی به وسایل انتشاراتی و منابع کسب خبر در خواب اصحاب
کهف فروش کرده اند...

(۳) ولایت بی شرق و غرب :

پیش از ورود به اورشلیم^{۲۵} گمان نمی کردم که چیزی از آن در دست یهود باشد. اما اینطور نبود. هسته اصلی شهر، البته در دست اردنسی هاست. در درون حصار بلند کهنه اش و با « دیوار ندبسه » و مسجد الاقصی. و قسمت شرقی آن، « تپه زیتون » که مہبط چہ بسا وحی ہا بود بر حضرت مسیح.

وسیمین و من بہ چہ زحمتی از این گوشہ و آن سوك - بر بالای سکویی یا از بام خانہ ای، سرك کشیدیم تا از دور، هیکل «قبة الصخره» را زیارت کردیم. کہ رو بہ جنوب شرقی، بر دامنه تپہ ای است رو بہ درہ ای کہ بہ تپہ زیتون می انجامد. با گذر نامہ ای کہ در دست داشتیم، حق ورود بہ آن دست را نداشتیم. بابازار ہایش و کوچہ ہای قدیم و مسجد ہا. اما کدام شہر قدیمی بہ هسته اصلی خود قناعت کردہ است کہ اورشلیم کردہ باشد؟ نیم ساعتی با ماشین از خیابانہایی گذشتیم کہ بر سینه تپہ ماہور ہای

(۲۵) اورشلیم: اور (شہر) + شلیم (= سلیم = صلح) = شہر صلح. پس یعنی مدینة السلام.

ولایت بی شرق و غرب / ۶۵

غربی شهر گذاشته اند و همه جدید و همه با سنگ خامه ای رنگ محل - تا به مرکز شهر نو رسیدیم. در دست راست تپه داوود را نشانمان دادند و برپایش دره «گهنم»^{۲۶} را و بعد از جلوی «کنشت»^{۲۷} گذشتیم و به راست پیچیدیم و کنار خیابانی ایستادیم. آفتاب ملس بود و می چسبید و از ظهر چیزکی گذشته بود و ترجیح می دادم پیاده پرسه بزنم. اما بایست به ملاقات بازرس وزارت فرهنگ می رفتیم. سر سفره. که وقت دیگری نداشت. و سفره، میزی بود در مهمانخانه ای تنگ و خودمانی و با بوی باکو در هوا و پلکانی تاریک و دستشویی بسیار محقر و ازناهار بازار خبری نبود. و باز «ارده» آوردند به عنوان پیش غذایی که رد کردم. و بعد سوپی که حسایی داغ بود و به جای بخار، عطر کرفس از آن برمی خاست. و بازرس وزارت فرهنگ، بلند قامتی بود عینکی و فرانسه را بهتر از انگلیسی می دانست. و اصلاً الجزایری بود و لبهای سیاه بود. عین تریاکی ها. اما ندیدم که حتی سیگار بکشد. سلام و علیکی و دیگر آداب و بعد شراب دره جلیل سفارش داد و در جوابم که از شرق جلیل است یا غربش، درآمد که:

- مملکت ما که شرق و غرب ندارد. ما فقط شمال و جنوب داریم.
گفتم:- به تعبیر دیگر فقط شرق و غرب دارید. نه شمال و جنوب؟
گفت:- بسته به اینکه چه جور بنگری.

(۲۶) همان است که در اصطلاح اسلامی و عربی بدل شده است به

«جهنم»

(۲۷) مجلس شورای ملی شان را به این اسم می خوانند.

گفتم: - اما همین باریکه^{۲۸} خاک را حسابی شلوق کرده اید .
خیال کرد به مسایل سیاسی اشاره می کنم و برخوردشان با
اعراب. و سردم نشست. اما حالیش کردم که غرضم چیز دیگری است.
گفتم: - جمعیت اسرائیل به نظر خیلی بیش از آن می آید که آمار
می دهید .^{۲۹} راهنما گفت : این با رسوم چهارم است که چنین نظری را
می شنوم. ولی آخر چرا آمار غلط داده باشیم؟
گفتم: - برای کاستن ترس اعراب.
راهنما و بازرس، نگاهی به هم کردند. و زنم با پا از زیر میز
اشاره داد که موضوع را برگرداندم . پرسیدم :

(۲۸) پهن ترین عرض اسرائیل ۱۱۰ کیلومتر در ریگستان نجف (نه گف) و تنگ ترین عرض باریکه خاکی به پهنای ۱۵ کیلومتر! میان دریای مدیترانه و مرتفعات «شمرون» که در دست اردنی ها است.

(۲۹) آمار سال ۱۹۶۲ می گوید که جمعیت اسرائیل از این قرار است:
تعداد کل جمعیت ۲/۲۳۲/۳۰۰ نفر . و این هم نسبت افزایش
یهودیان طبق همان آمار :

تعداد یهودیان ۱/۹۸۴/۰۰۰ نفر. در سال ۱۹۱۸ جمعاً ۵۶/۶۷۱ نفر
یهودی در فلسطین بود.

تعداد مسلمانان ۱۷۲/۰۰۰ نفر. در سال ۱۹۳۱، جمعاً ۱۷۴/۶۱۰
نفر مسلمان در فلسطین بود.

تعداد مسیحیان ۵۲/۰۰۰ نفر. در سال ۱۹۴۰ جمعاً ۴۶۷/۶۳۵ نفر
مسیحی در فلسطین بود.

تعداد دروزی ها (فرقه ای از شیعه) ۲۴/۰۰۰ نفر. در سال ۱۹۴۸ جمعاً
۱/۷۶۲/۷۴۱ نفر دروزی در فلسطین بود.

- مثل اینکه شما «صبرا»^{۳۰} هستید ؟

خنده‌ای صورت باریکش را شکفت و عینکش را که به عطر
کرفس بخار کرده بود برداشت و پاک کرد و گفت :

- پس به همین زودی یاد گرفته‌اید که تعارف هم بکنید ؟

گفتم:- نمی‌دانستم تعارف هم هست. اما از شغلی که دارید و اینکه
شراب خوب محل را می‌شناسید ...

و راهنما افزود که :

- درست است.

بازرس «صبرا» بود. اما خود او يك مهاجر بلژیکی که شوهرش
در جنگ سر به نیست شده و با تنها بچه‌اش، منزل به منزل و کشتی به
کشتی... و چه زجرها تا خودش را به ارض موعود رسانده.

و صبراها آنها هستند که از پدران مهاجر یا در محل باقی مانده
به دنیا آمده‌اند و از کودکی چشم در همین ولایت باز کرده‌اند. و
يك فرق اصلی صبراها با مهاجران در این که صبراها سوخته‌ترند. و از
آفتاب‌زدایی نمی‌کشند. اما مهاجرهای جدید سخت از آفتاب کلافه‌اند.
و پوست‌های برشته دارند. و مدام از گرما می‌نالند و از خشکی. همان
قضیهٔ اخت بودن با محیط یا نبودن. همان صبرا. اسم‌گذاری خوبی
است. و جالب اینکه برای همین حضرات مهاجر است که آمده‌اند و

(۳۰) صبرا (= صبور) در اصل نوعی انجیر بربری است با

تیغ‌های ریز فراوان. و میوه‌اش شیرین و بوته‌اش تا دو قد آدم - در مقابل
بی‌آبی بردبار. و در آن ولایت از این رستنی به عنوان «چپر» «و پرچین»
استفاده می‌کنند.

شق ورقی کلاه «کولونیال» قدیمی را گرفته‌اند و آن را بی‌مقوا و تنها از پارچه ساخته‌اند که تاشونده است. اما لبه‌گرد و بلندش تا رستنگاه گردن را هم در سایه نگه می‌دارد.

و بعد پرداختیم به معلوماتی که از بازرس فرهنگ بایست در - می‌آوردیم. که به ایجاز می‌آورم :

جمع کل مدرسه‌رونده‌ها در سراسر ولایت - در سال استقلال (۱۹۴۸) - ۱۳۰ هزار نفر. از کودکستان تا دانشگاه .

همین عدد در سال ۱۹۶۲ رسیده است به ۶۰۰ هزار نفر . يك چهارم جمعیت^{۳۱}. یعنی در عرض ۱۳ سال حجم فرهنگ ۵ برابر شده .

(۳۱) به نقل از سالنامه آماری اسرائیل - شماره ۱۴. و سالنامه آماری سازمان ملل ۱۹۶۳.

نسبت به کل جمعیت، تعداد شاگردان عرب در اسرائیل ۲۱/۱ درصد است - در مصر ۱۱/۶ درصد - در لبنان ۱۷/۸ درصد - در اردن ۱۷/۶ درصد.

ولی نسبت به تعداد کل مدرسه‌روندگان - شاگردان مدارس متوسطه در اسرائیل فقط ۵ درصد است - در حالیکه در مصر ۱۲/۵ درصد - در لبنان ۱۴/۸ درصد - در اردن ۲۱/۴ درصد.

و تعداد شاگردان مدارس حرفه‌ای نسبت به کل مدرسه‌روندگان در اسرائیل ۵/۴ درصد است - در حالیکه در مصر ۳/۵ درصد - در لبنان ۵/۳ درصد - در اردن ۵/۶ درصد .

و تعداد شاگردان مدارس عالی نسبت به کل مدرسه‌روندگان، در اسرائیل ۵/۴ درصد - در مصر ۴/۴ درصد - در لبنان ۱/۷ درصد - و برای اردن آماری نیست. p.237 - Esprit.sept 1966 .

ولایت بی شرق و غرب / ۶۹

با همین اندازه احتیاج به کلاس و معلم و دیگر ابزار تعلیم و تربیت. ناچار در اول کار، دستشان به هر کسی رسیده، از مهاجر و صبرا - گذاشته اند سر کلاس. و محل کلاس ها، از زیر چادر و کپر گرفته تادر هوای آزاد. و ناچار پیش از همه پرداخته اند به تربیت معلم. در دوره های ۶ ماهه فشرده و در کلاس های شبانه. و به این طریق نسبت معلم غیر متخصصی را که در سال ۱۹۵۲، پنجاه درصد بوده است، در سال ۱۹۶۲ رسانده اند به يك هفتم - یعنی ۱۴ درصد.

و ماحصل گفتگو مان این شد که شاید یکی از علل این سرعت عمل در بر کردن جای خالی معلمان کار آزموده، غربت زدگی مهاجران بوده و احتیاجشان به هر چه زودتر همرنگ شدن با جماعت. به خصوص اگر توجه کنیم که علاوه بر کلاس های مدارس رسمی - کلاسهای دیگری هم هست و اغلب شبانه - برای آموزش فشرده زبان عبری. که از آن يك زبان رسمی ساخته اند.

هر مهاجر تازه واردی در همین کلاسها، زبان را می آموزد. و هر سربازی (چه زن و چه مرد) در دوره خدمت سربازی. و این کلاسهای زبان، قدم اولند برای یکدست کردن اخلاق و آداب مهاجرانی که هر دسته از گوشه ای از عالم کنده اند و به ارض موعود آمده. هفتاد و دو ملتی که ترکیب اصلی مهاجران است، نخست در همین کلاسها غربال می شود. و بعد در آمیزشهای شغلی و صنفی و محله ای. و این غربال شدن، همچنان هست تا دست آخر به يك دو دستگی اساسی می رسیم. دو دستگی شرقی و غربی بودن. گرچه ولایتی است بی شرق و غرب. اما شرق و غرب را در يك پیاله باریک ریخته.

مردمش آتش درهم جوشی‌اند از شرقیان و غربیان عالم. شرقی و غربی نه به تعبیر جغرافیایی‌اش. بلکه به تعبیر اقتصادی. نوعی حیدری نعمتی جدید. در ولایتی که نه حیدر را می‌شناسد و نه صفدر را. و با اسم‌گذاری خاص. «اسفرا دی» ها (= سفرا دیم) و «اشکنازی» ها (= اشکنازیم).

اکنون می‌خواهم حضرت بازرس فرهنگ را سرمیز رها کنم و کمی به تاریخ برگردم. برای روشن کردن این دو اصطلاح ^{۳۲}.

شاید قسمت اعظم اشکنازی‌ها، بازماندگان قبیله‌ای از خزرهای ساکن اطراف دانوب باشند که به دین یهود گرویده بوده‌اند. ^{۳۳} همین‌ها کم‌کم درسراسر اروپای شرقی پراکنده شدند. و اثر فرهنگ آلمان بر آنها، بیش از دیگر فرهنگها بود. (گرچه حتی عده‌ای از ایشان کولی باقی ماندند). در میان همین هسته‌نژادی است که زبان یدیش (= yiddish) به وجود آمد.

(۳۲) از اینجا به بعد، تا جایی که اشاره کنم به تلخیص و ترجمه‌ای آزاد نقل شده است از صفحات ۹۱ تا ۹۳ کتاب «یهودیان در دنیای فعلی» و با این نام و آدرس.

J . Madaule: Les Juifs et le monde actuel . Ed . Flammarion . paris . 1963 .

(۳۳) هم‌اکنون در قفقاز، اقلیت‌های زبانی فراوان وجود دارد که ترك نیستند. بلکه «تات» هستند. یعنی به نهجه‌ای از لهجه‌های فارسی گپ می‌زنند. و جالب اینکه اغلب ایشان یهودی هم هستند. من خود یکی از ایشان را در مسکو دیدم. علی‌ام‌خدره‌ای سیاه مو و «تاجیک» و فارسی‌دان.

(مخلوطی از عبری و آلمانی و با ادبیاتی به نسبت غنی) و زبان مشترك یهودیان روس و لهستان و اروپای مرکزی شد. و در زبان ایشان اشکناز [نام نوهی یافت وجد ساکنان اشکناز] است. در همان زمانها، مسلماً در اروپای غربی نیز هسته‌های روبه تزايدی از یهودیان وجود داشته با سنت مشخصی. و با نسبتی که به نواحی جنوب فرانسه و ولایت «شامپانی»^{۳۴} داشته‌اند و هیچ رابطه‌ای نه با اشکنازی‌ها داشته‌اند و نه با سفرادی‌ها. از طرف دیگر سنت یهودیان افریقای شمالی و خاور میانه و عربستان نیز سنتی است مستقل و بی ارتباط به این دو دستگی. پس ناچار اشتباه است اگر گمان کنیم که این دو دستگی تمام حوزه یهودیت را شامل بوده است. تنها مطلبی که می‌توان گفت، اینکه این دو دستگی از مختصات یهوداروپایی است. اما «سفرادی»ها (= اسپانیادر زبان یدیش) یهودیانی هستند که در دوره خلافت امویان در قرطبه «= کوردوبا» می‌زیسته‌اند. یعنی زیر سلطه مسلمانان به سر می‌برده‌اند. اسلام که به حمله برق‌آسای خود در طول يك قرن شبه جزیره ایبری را گرفت، شرایط مناسب‌تری از دیگر جاها برای زندگی یهودیان فراهم کرد. شاید به این علت که تعدادشان در ولایت قرطبه فراوان‌تر از دیگر جاها بود. و نیز شاید به علت

(۳۴) و آیا اینها بازماندگان «آل بیثو»های اصلا مانوی یا مهرپرست ساکن همین نواحی نیستند که در اوایل قرن ۱۵ میلادی به فشارانکیزیسیون مسیحیت و از ترس، خود را یهودی اعلام کرده‌اند؟

کَمْک همین یهودیان بود که اعراب به آسانی توانستند به چنان فتحی برسند. هرچه هست در دوره حکومت اسلامی- یهودیان اسپانیادر رفاه نسبی بیشتری می زیستند (و بیفزایم که علمای فراوانی از ایشان در علم و فرهنگ اسلامی، آثار فراوان دارند. همچون ابن رشد و ابن طولون و حتی یقولون ابن بطوطه و ابن خلدون..). حتی پس از آنکه حکومت امویان از آندلس برافتاد، یهودیان باز هم نزد شاهزادگان مسیحی محل مقام و منزلت خاصی داشتند و تاریخ نویسان اسپانیا جمعاً معتقدند که قسمت اعظم جمعیت فعلی شبه جزیره ایبری [به تعبیری اسپانیا و پرتغال امروزی] خون یهودیان را در رگها دارند. به خصوص آن ها که نوادگان امیرزادگان و شاهزادگانند. می دانیم که قسمت عمده یهودیان و مسلمانان اسپانیا، پس از فشارهای دوره انکیزیسیون به مسیحیت گرویدند. اما این گرایش ظاهری بود. و دوایر انکیزیسیون عاقبت فریادشان از این ایمان آوردگان دروغی به مسیح، برآمد که در خفا یهودی باقی مانده بودند. و عاقبت همین قضیه شد علت اصلی تبعید دسته جمعی یهودیان از اسپانیا. به سال ۱۴۹۲. همان سالی که کریستف کلمب امریکا را کشف کرد. و این احتمال هست که خود اونیز از نژاد یهودی باشد (نکند حضرت نویسنده داردسند خرقه برای یهودیان فراهم می کند و کشف امریکا را هم ... والخ؟) پس از این تبعید دسته جمعی بود که یهودیان اسپانیا در تمام سواحل مدیترانه

ولایت بی شرق و غرب / ۷۳

پراکندند. به خصوص در شبه جزیرهٔ بالکان. و به ویژه در اطراف سالونیک و نیز در سراسر امپراطوری عثمانی که نسبت به ایشان مداراکننده‌تر از مسیحیان بود. به‌خصوص که این یهودیان تبعیدی در قلمرو حکومت عثمانیان مسلمان، نوعی تجدید می‌کردند خاطرهٔ زمانی را که خلافت اموی در قرطبه مستقر بود و با ایشان مدارا می‌کرد. و این دسته بودند که زبان اسپانیایی را تا مدت‌ها حفظ کردند. گرچه آن را به حروف عبری می‌نوشتند.

اینها هستند «سفرادیم» یا یهودیان جنوبی^{۳۵}



ملاحظه می‌شود که گرچه یهودیان نخستین، یعنی مهاجران اولی که در بنای دولت اسرائیل سهم‌اساسی داشتند، اغلب از اروپای شرقی، و به‌ویژه از روسیه و لهستان آمده‌اند مهاجران جدید از ممالکی آمده‌اند که اکثریت با مسلمانان بوده‌است. به این ترتیب دوقشر اساسی مشخص‌سازندهٔ جمعیت اسرائیل فعلی است.

یکی با ادب و تربیت غربی. چرا که مهاجران یهودی لهستان و روسیه پیش از رسیدن به فلسطین، سالها در اروپا یا آمریکا و کانادا بسر برده‌اند. مثلاً حییم وایزمن مؤسس دولت اسرائیل.

(۳۵) پایان آنچه از صفحات ۹۱ تا ۹۳ کتاب «یهودیان در دنیای فعلی»

نقل و ترجمه شد.

یا داوود بن گوریون اولین رئیس حکومت اسرائیل.
و دیگری با ادب و تربیت شرقی . یعنی یمنی ها- عراقی ها-
مصری ها و شمال افریقایی ها ... حل این اختلاف اساسی
میان دو نوع آداب و تربیت ، اولین مشکل دولت اسرائیل
است که آنرا از راه یکسان کردن زبان می خواهند برطرف
کنند.»^{۳۶}

۴) سنگ اول بنا زیر پی می ماند :

نخستین شبی که در کیوتص ایلات هشاجر (= ستاره سحری) به سر بردیم، پس از شام بردندمان به تماشای مجلس هفتگی اهالی کیوتص. تالاری بود بزرگ و در حدود چهارصد نفر زن و مرد و پیر و جوان نشسته. مردها، سیگار کشان و زنها کامو ابافان. و چشمها به نمایشی که روی صحنه می گذشت. بی صحنه آرایبی و از این حرفها. و نمایش دادگاهی. فقط گوشه بالای تالار، صندلیها را نیم دایره، رو به تماشاچیان چیده بودند. که یعنی محل قضات. و تریبونکی در يك سو و جوانی پشتش. که یعنی دادستان. و سکویی و بر آن سه جوان ۱۶-۱۷ ساله ای نشسته. یعنی که متهمها.

عبری حرف می زدند. اما هر کدام يك جور. گاهی به نظرم عربی می آمد، گاهی روسی. و گاهی ناشناس می ماند. بعدها، يك بار دیگر این تجربه را کردیم و آن شبی بود در نمایش «جنگ و صلح» تولستوی که در تاتر «تل اوپو» با صحنه پردازی بسیار مدرن اجرا کردند و اصلا گمان می کردی به روسی حرف می زنند. دئو «ها»

های به جای ال حرف تعریف نبود. و ایم‌های به جای (اون) علامت جمع در آخر کلمات، اصلاً انگار نمی‌کردی که عبری است. به هر صورت از مترجم پرسیدم که بردستم نشسته بود و ماجرای نمایش دادگاه را خلاصه می‌کرد. گفت:

— ما خودمان متوجه نمی‌شویم. اما در گوش خارجی‌ها، هر کدام از ما، عبری را به لهجه همان ولایتی حرف می‌زنیم که از آن آمده‌ایم. به علت عادت ابزار صوتی و حنجره و دیگر قضایا. می‌گفت:— و به خصوص به این علت که آنها که از محیط‌های اسلاو آمده‌اند، عده‌شان بیشتر است.

به هر صورت نمایش از این قرار بود که سه جوان اهل کیبوتص، يك روز تراکتور را برداشته‌اند و بی‌اینکه حتی جواز رانندگی داشته باشند، باهاش رفته‌اند گردش و یا تمرین و از این حرف‌ها و تیغه تراکتور را به سنگ زده‌اند و شکسته‌اند و حالا کیبوتص متضرر شده است. و حالا دارند محاکمه‌شان می‌کنند. و البته نمایش بود. و در جستجوی مقصر، از هر دوی سخنی می‌رفت.

یکی برنامه مدرسه و فرهنگ را مقصر می‌دانست که چرا جوانی به سنین بلوغ رسیده نه گواهی رانندگی دارد و نه تراکتور رانی می‌داند. و ناچار پیشنهاد تجدید نظر در برنامه مدارس و گنجاندن تکنولوژی بیشتر و الخ.

دیگری ماجراجویی جوانی را مقصر می‌دانست. و اینکه محیط امن و امان فعلی اسرائیل، از جوانان فرصت ماجرا را گرفته است و اینکه جوانی، ماجرای خود را، به هر صورت دارد. و اگر بخواهیم از این

زیانها جلو گیری کنیم، بایست راه های دیگری برای ارضای ماجراجویی جوانی در نظر گرفت و الخ ...

و دیگری مأمور حفظ اموال کیبوتص را مسؤول می دانست که چرا بی اطلاع او باید جوانها تراکتور را برداشته باشند و سوخت از کجا آورده اند و پس نظم اداره امور خوب نیست و حمله به کاغذ بازی و دیگر قضایا .

و به اینجا نمایش تمام شد. و به عنوان عملیات مشغول کننده میان نمایش و بحث مجلس بعدی - مردی در لباس نظامی آمد - افسری - با چمدانی بزرگ زیر بغل. و رفت نشست سر جای متهمان. و چمدان را گشاد. و در حضور زمزمه مکالمات دو نفری حاضران مجلس، بساط چمدان را روی میز ریخت. گلوله و خمپاره و مین دستی . از هر رقم. که سکوت حضار. و بارو شروع کرد به توضیح دادن اینکه هر کدام از این سلاحها چه جور عمل می کند و چه جور می شود عملشان را خنثی کرد. و غیره. مثلاً درس نظامی را برای مواقع غیر عادی .

و همان روز عصر - موقع ورود که در محوطه کیبوتص قدم می زدیم - دو سه بار برخوردی بودیم به سردرهای کوتاه سیمانی که به زیرزمین می رفت. و پرسیده بودیم و دانسته بودیم که اینها پناهگاه های زیرزمینی است برای روز مبادای جنگ با اعراب. و کجا؟ در کیبوتص ایلات هشاخر - غرب دریاچه جلیل (ناصره) - که دیدم حوصله این نمایش ابزار جنگی نیست. و ناچار برخاستیم و از راهنما خواستیم با دادستان نمایش دادگاه آشنایم کند که معلم مدرسه کیبوتص بود . در راهرو سلام و علیکی و قرار ملاقاتی برای فردا. و برگشتیم به

مجلس.

و این مرتبه يك بحث حسابی بود. و موضوعش به اختصار اینکه کیوتص دیگر نمی تواند تنها به امر کشاورزی امورش را بگذراند. و استقرار امر حکومت و بازوی کاری فراوان با حضور سرمایه های بزرگتر، وضع جوری شده که هر کدام از کیوتص ها، نوعی بنیان صنعتی یا جهانگردی یا آموزشی را ضمیمه بنیاد کشاورزی خود کرده اند. و بحث بر این بود که ما چه کنیم. آیا این اصل را بپذیریم. و اگر بپذیریم به کدام يك از آن امور ضمیمه بپردازیم. و آن امر ضمیمه چه سرمایه ای می خواهد و از کجا تهیه کنیم و چه جور ... (این را همین جا بیفزایم که خود ایلات هشاخر در همان زمان يك بنیان جهانگردی را ضمیمه خود داشت که ما دو روزی در آن زیستیم. مهمانخانه ای و شش هفت تا اطاق خواب ضمیمه اش.) که ما برخاستیم. و عیال حالش خوش نبود که رفت خوابید. و من با دو نفر از اهالی کیوتص رفتیم که در بار همان هتل جهانگردی، پای يك گیلان آبجو گپی بزیم. و مشغول بودیم به بحث از دنیا و آخرت و ازمایر کسیم و روس و چین و کوبا. پاسی از نیمه شب می گذشت. که دو نفر تفنگ بکول و بی لباس نظامی وارد شدند و سلام و علیک و معلوم شد که گشتی های کیوتص اند. و آمده اند ببینند چرا در این وقت شب، هنوز چراغ رستوران می سوزد.

ناچار برخاستیم و خدا حافظی و فردا صبح رفتیم سراغ آقامعلم دیشبی که دادستان نمایش شده بود. روز تعطیل بود و زنش خانه بود و بچه شان را هم از شبانه روزی کود کستان آورده بودند که بدجوری ننه بابا

سنگ اول بنا . . . / ۷۹

رامی لبسید. چهار ساله کودکی. پدر معلم محل و مادر معلم آبادی مجاور و ناچار بچه را باید بسپارند به کود کستان کیبوتص که ده دوازده تایی بچه را نگه می داشت .

اشاره ای کردم به نمایش سلاحهای جنگی در بحث دیشب مجلسشان و این که آخر تا کی باید مردم را با ترس راه برد؟ گفت:- تا وقتی ما در محاصره اعرابیم.

گفتم:- در وزارت خارجه تان هم از يك صاحب منصب عالی مقام شنیدم که می ترسید عربها فردا سر بر سند و همه اسرائیلی ها را بریزند دریا. و دست بر قضا حرف من در همین است، خودتان مدام با آتش بازی می کنید. و چون طرف را می ترسانید، خودتان هم مجبورید بترسید. و به جای برداشتن اختلافات طبقاتی پناهگاه بسازید.

گفت:- می گویی چه کنیم؟ ما که قصد جنگ نداریم. اما احتمال نمی گذارند.

گفتم:- درست است که اینجا ارض موعود اساطیری شما است . آخر فراموش نکن که این زمین ها را به زور گرفته اید و آنوقت با صاحبان اصلی راه نمی آید. دیده ام که به دهات و شهرهای عرب نشین کسی نمی رسد. دیده ام که حتی برق و مدرسه نداشته اند. هیچ فکری برای اعراب بدوی صحرای نه گهف (= نجف) نکرده اید. محله عرب نشین تل اوویو هنوز مخروبه افتاده ...

حرفم را برید:- که مگر قضیه اعراب مهاجر را نمی دانی؟ خودشان رفته اند. آخر جنگ بود. خرابکاری می کردند . مقاومت می کردند.

گفتم: - بسیار خوب. شما ترتیب کار را جوری دادید که ترسیدند و گمان کردند اگر بمانند خونشان را توی شیشه می کنید. اما حالا که جنگ گذشته. و اصلاً هیچ می دانی که وجود شما در این ناحیه از عالم موجب اتحاد ظاهری اعراب است؟ اگر شما بتوانید جوری رفتار کنید که ترس نینگیزد یا حسد، اعراب دیگر چه شعاری برای اتحاد در ظاهر دارند؟

و بعد پرداختیم به اینکه سنگ اصلی بنای اسرائیل، کیبوتص ها هستند که انگار دارند زیر پی می مانند. باز با اشاره به حرف و سخن دیشب که در جستجوی ضمیمه کردن چیز دیگری به کیبوتص بودند. و او توضیح داد که استقرار در يك کیبوتص در آغاز کار، نوعی فرار از آوارگی بوده است و جستجوی استقرار. و ناچار بازگشت به زمین، و حالا که دولت اسرائیل مستقر شده است و مردم عادی اسرائیلی خودش را پساگیر شده در زمین احساس می کند آن روحیه کنده شده بودن از زمین، رخت بر بسته. دیگر حاجتی به این ندارد که فقط کشاورز بماند. و بعد اینکه هر بنیان اجتماعی اگر بازمان پیش نیاید متحجر می شود. و معنی اش را از دست می دهد. و اصلاً کم کم حرف این است که این زندگی اشتراکی کیبوتص را که تحمیل شرایط غیر عادی اوایل استقرار در این اراضی بوده، بهم بزیم و به اساس خانواده برگردیم. روزهایی که کیبوتص ها تأسیس می شدند - و اشاره کردیم به «دزدان در شب» اثر کویتلر - اهالی يك نوع زندگی سربازی داشتند و در محیط سربازخانه ای کار می کردند. ولی حالا آن ایام گذشته و من حتم دارم که به محض اینکه خطر اعراب برطرف شود، کیبوتص

ورخواهد افتاد.

از نو برگردیم به تاریخ.

از اهمیت «ارض موعود» برای یهودیان همه خبر داریم. در گذشته‌های دور، همیشه وضع چنین بوده است که عدهٔ قلیلی یهودی در ارض موعود به سر می‌برده‌اند. دیگران، اغلب در آخر عمر به قصد مجاهدت به آنجا می‌آمده‌اند و می‌مردند و همانجا خاک می‌شده‌اند. اما در طول قرون اخیر، بازگشت‌های عمده‌ای هم به ارض موعود صورت گرفته.

در قرن شانزده میلادی، عده‌ای از یهودیان تبعید شده از اسپانیا آمدند و در آنجا اقامت گزیدند. در قرن هفده، به دنبال هجوم کوزاک‌های شملنینکی، عده‌ای یهودی از روسیه به فلسطین برگشتند. و در قرن هجده سیصد نفر از حصیدیم^{۳۷} از لهستان روسیه به فلسطین بازگشتند. و در قرن نوزدهم هم به علت آسان‌تر شدن رفت و آمد دریایی در مدیترانه، بازگشت به فلسطین روبه‌ازد یاد گذاشت. با این همه در سال ۱۸۵۰، فقط یازده هزار یهودی در فلسطین بودند. که در [سال] ۱۸۸۰ [میلادی] به بیست و چهار هزار نفر رسیدند. با این همه حضورشان در آن سرزمین، با حضور ایشان در هر جای دیگر عالم فرق چندانی نداشت. با این فرق که شروع کرده بودند به نخستین تجربه‌ها برای استحصال از زمین. اما از آغاز سال ۱۸۸۰، قضیه صورت دیگری به خود گرفت.

(۳۷) حصیدیم - یا حصیدیم در اصطلاح زبان یدیش لهستان به عرفای

یهود اطلاق می‌شود. که از آن زمان تا کنون در اورشلیم محلهٔ خاصی دارند با

آداب خاصی.

چرا که تبعیدهای دسته‌جمعی یهودیان از روسیه، دوران تازه‌ای از تعقیب را به وجود آورد که قابل مقایسه است با کشتارهای هیتلری. و هم در روسیه بود که نهضت حدود و صیون (حبیب صیهیون) تأسیس شد که هدفش رهبری یک مهاجرت دسته‌جمعی به فلسطین و شروع به کشاورزی در آنجا بود.

این نخستین تجربه، اگر کمک‌های مالی «بارون ادموند وروچیلد» را به‌مراه‌نداشت، هرگز موفق نمی‌شد. او واقعاً لیاقت نام «پدر استعمار یهود در فلسطین» را به‌خود گرفته است. که اراضی وسیعی را در فلسطین خرید. و متخصص‌ها و مدیرهای فراوان به این ولایت فرستاد ... و چون تبعید و فرار از روسیه، همچنان ادامه داشت، دسته‌های تازه نفس مدام می‌رسیدند و این چنین بود که قدیمی‌ترین مستعمره‌های یهودی فلسطین در «رهوت» و «هدرو» تأسیس شد ...

به دنبال شکست انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه و زجر و تبعید مجددی که برای یهودیان به دنبال داشت، عده زیادی از یهودیان روسیه - و اغلب با ایده آل‌های تولستویی - به فلسطین آمدند تا به کدیمین و عرق جبین، بر روی زمین کار کنند. اینها هستند مؤسسان نخستین کیبوتص‌ها. این نخستین واحدهای اشتراکی کشاورزی که یکی از اصالت‌های دولت اسرائیل است. و در همین حال بود که نهضت صهیونیست در میان یهودیان تمام عالم نضج می‌گرفت. و حرکت این مهاجران روس در فلسطین، مقارن بود با تأسیس صندوق خرید اراضی «کرن کی مت» Keren Key meth در [سال] ۱۹۰۴ از طرف نهضت صهیونی جهانی که هدفش تشویق کلی استعمار اراضی فلسطین بود ...

به این ترتیب بود که در ۱۹۰۹، شهر تل آویو بنیان نهاده شده که

سنگ اول بنا . . . / ۸۳

در ابتدا، آبادی کوچکی بود در حومه شمالی یافا. در ۱۹۱۴ گرچه استعمار اراضی هنوز توسعه‌ای نیافته بود، اما اصول و قواعد خود را یافته بود. نخستین جنگ بین الملل، تجربه دشواری بود برای یهودیان فلسطین. که تعداد ایشان را از ۸۵ هزار [نفر] به ۶۰ هزار تقلیل داد. اما برادران آلمانی و هلندی واسکاندنیاو [ی] و امریکایی به کمکشان شتافتند و برای نخستین بار به سرنوشت یهودیان فلسطین علاقه‌مند شدند.

یهودیان در همین زمان جنگ «لژیون یهود» را تأسیس کردند که در اختیار ارتش «آلن‌بی» در مصر قرار داشت. و به این ترتیب بود که «وایزمن» در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷، از «لرد بالفور»، آن میعاد معروف را گرفت (وعده بالفور) که یهودیان حق دارند در فلسطین کانون ملی خود را بسازند. در دهم دسامبر همان سال، قشون آلن‌بی وارد اورشلیم شد. و سراسر فلسطین، در ۱۹۱۸ فتح شد. (که مثلاً در دست عثمانی‌ها بود) و از طرف جامعه ملل - انگلیسی‌ها مأمور قیمومیت آن ناحیه شدند. نهضت مجدد مهاجرت، بلافاصله پس از جنگ اول [جهانی] شروع شد. و شدیدتر از سابق هم. و به دلایل مختلف تا جنگ دوم [جهانی] = ۱۹۳۹ - ۱۹۴۴ ادامه داشت.

مهاجران [تازه] نخست از روسیه می‌آمدند و سپس از لهستان و عاقبت از آلمان که زجر و شکنجه هیتلری در آن آغاز شده بود. و جمعیت تل‌اوو، در عرض چند سال، از ۴۰ هزار به ۱۶۷ هزار نفر رسید.

پس از همین اوان است که اختلاف عرب و یهود شروع می‌شود که هنوز هم تخفیف نیافته. نه تنها انگلیس وفای به عهد خود را به تأخیر

می‌انداخت ، بلکه روز به روز بیشتر متوجه مخالفت اعراب می‌شد که کلنل لارنس دامن به آتشش می‌زد. به دنبال روش‌های معهود خود انگلیس‌ها [اختلاف‌بینداز و حکومت کن] یهود و عرب را در فلسطین به مخالفت مشغول کرده بودند. و از مهاجرت ممانعت کردند. کشتار یهودیان به وسیلهٔ هیتلر را نباید از یاد برد، [همینطور] سخت‌گیری‌هایی را که انگریزها برای جواز ورود دادن به کشتی‌های مهاجر بر یهودی رادر پیش گرفته بودند. بارها اتفاق افتاد که کشتی مهاجران [یهودی] از این بندر به آن بندر پناهنده می‌شد، تا اینکه بتواند مسافران خود را پیاده کند.

از ۱۹۳۹ سخت‌گیری نسبت به مهاجران بیشتر شد... و باختم جنگ [جهانی دوم] اختلاف میان یهودیان و اعراب در فلسطین به نهایت خود رسیده بود. به راحتی ممکن بود که در فاصله ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۸ ، راه حل معقولی برای اختلاف به دست بیاید. عده‌ای از یهودیان که چندان ناشناس هم نبودند: همچون «مارتن پوپر» در آن هنگام دم از يك دولت یهود و عرب می‌زدند. و چنین نبود که روابط خصوصی اعراب و یهود همه جا و در همه موارد کین‌توزانه باشد. ولی برای رسیدن به راه حل می‌بایست آن را خواست و در جستجویش بود. و [در حالی که] انگلیس‌ها چیز دیگری می‌خواستند. به این ترتیب بود که هر موقعیت مناسبی را برای آشتی، به‌عمد ، مهمل گذاشتند تا موقعی که انگلیس‌ها اعلام کردند که قیومیت فلسطین را رها خواهند کرد .

سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ طرحی برای تقسیم فلسطین تهیه کرد

سنگ اول بنا ... / ۸۵

که هیچ طرف را راضی نمی ساخت. نه اعراب را که با هر تقسیمی مخالف بودند. و نه یهود را که تکه زمین سهم خود را بسیار باریک می یافتند ... وقتی در مه ۱۹۴۸ انگلیس ها نیروی خود را از فلسطین بیرون کشیدند.

(۵) آغاز يك نفرت^{۳۸}

وين زمان فکرم اين است که درخون برادرهايم ناروا
درخون غلطان
بي گنه درخون پيچان
دل فولادم را رنگ کند ديگرگون

اين متن نامه دوستي از پاریس است که من چيزهايي
به آن افزوده ام. پرت و پلاهايش بيخ ريش من و حرف
حسابش از او.

جلال آل احمد

دو هفته است که گوشم به راديو است و چشمم به روزنامه ها. و

(۳۸) [اين بخش از کتاب، اول بار در سال ۴۶ و دهمين شماره «دنيای جديد» درآمد. هفته نامه ايکه به علت چهار صفحه جنگ هنر امروز و سطش، که تنفسگاه سيروس طاهباز بود، شهرتي داشت. و مخفي نماند که با همان شماره هم به تعطيل ابدی دچار آمد. در آن سال، و در آنجا، اين مقاله نامی نداشت. اما سال بعد، آن مقاله را در قم به صورت رساله ای چاپ کردند با نام: «اسرائيل، عامل امپرياليسم». در دستنوشته های جلال، نام اصلي همین است که آمد.]

آغاز يك نفرت / ۸۷

حالا نتیجه این سیر و سیاحت را در «فلسفه اروپا» به صورت درد دل برایت می نویسم. تنها در بحران های سیاسی و اجتماعی حاد است که کلمات و عبارات و اعمال و اقدامات مفهوم واقعی خود را پیدا می کنند. تنها سربزنگاه ها است که معلوم می شود هر فرقه و هر کس چند مرده حلاج است و تنها سرپلهای خربگیری است که می توان به دقت نیروهای دوست و دشمن را بررسی کرد. و چنین شرایطی اخیراً به مناسبت جنگ خاورمیانه پیش آمد و مهره ها را نشان داد و داغها را بر پیشانی ها زد آن چنانکه يك كردنش باگه خوردن نامه هم میسر نیست. مردم فرانسه از خرد و کلان و چپ و راست چه نژادپرست و چه ضد عربند! هیچکس فکرش را نمی کرد. و من از همه کمتر - که داغ الجزایر چنین بردل اینها مانده باشد. و ماجرای لشکر کشی کانال سوئز در ۱۹۵۶ و ناکام ماندن آن چنین به انتقام کشی تحریضشان کرده باشد. به قول امه سهرز «همه این حیوانات رنگارنگ لشکریان جرار استعمارند. همه شان برده فروشد و همه شان به انقلاب بدهکار».

دو هفته تمام «آماده کردن افکار عمومی» طول کشید. آنوقت که اول بمیدان جست؟ دست چپی ها! حضرات «وجدان جهانی» - آنهایی که در مغز پوسیده خود فکر می کنند که «رسالت» دفاع از حق را در تمام دنیا دارند. آنهایی که حسن و حسین و تقی و نقی را در اقصا بلاد عالم به نام «انسانیت» محکوم می کنند! همه آنها يك مرتبه بمیدان ریختند. از سارتر گرفته (و این یکی کمتر از همه دیگران) تا کرگدنی یاخوکی «اوژن یونسکو» نام - که وقاحت را به آنجا رساند که ادا کرد «آوارگان بی وطن فلسطین که بیست سال است در اردوگاه های جنگ بصری برند

وجیره غذایی نصف يك آدم معمولی را از راه سازمان ملل دریافت می کنند همگی می خواهند کاری را بکنند که هیتلر نکرد.» یعنی می- خواهند این یهودی های رنگ و وارنگ اروپایی و آمریکایی را که نماینده تمدن غربند در وسط ممالك عربی قتل عام کنند! مالیخولیایی دیگری بنام «لانژمن» که جزو دارودسته «تان مدرن» سارتر است آن چنان از این وحشیگری خیالی اعراب از کوره دررفت که هر آنچه از چننه علیش درمی آمد نثار این مردم کرد. فدراسیون چپ و حضرت مندرس فرانس که جای خود دارند. اما وقیحتر و بی آبروتر از همه جناب «دانیل مایر» بود که رئیس مجمع دفاع از حقوق بشر است! و به نام رسالت تاریخی ای که بعده دارد چنین نخم فرمود که: «من از سوسیالیست بودن (!!)

خود متنفرم از انسان بودن خود هم متنفرم ولی به یهودی بودنم افتخار می کنم.»

به مدت يك هفته این جواری دور به دست این اراذل ادبی و سیاسی بود و چه سیرکی! جای خالی، اما پس از اینکه دهن اینها از عریده کشی کف کرد آنوقت صاحب کارهای اصلی که سرنخ به دستشان است وارد گود شدند. زمینه آماده بود. چپ فرانسه (منهای کمونیست ها که خودشان هم نمی دانند چه گهی می خورند!) بطور يك پارچه احساسات را برای ماهی گیری بعدی آماده کرده بودند. مطبوعات بورژوا و ارگانه های پول و منفعت ازدوش این روشنفکران چپ! بالا رفتند. اسم نویسی داوطلبان شروع شد و پول جمع کردند. حضرت بارون ادمون دور و وچیلد دبیر کل اتحادیه طرفداران اسرائیل در میتینگ های هیستریک وراسیست ضد عربی - در کنار نامدارترین عناصر دست چپ قرار گرفت. همه

با هم به كمك اسرائيل متمدن- بجنگ اعراب جاهل و وحشی شتافتند. برای اینکه حساب دستت باشد و حرفهایم را حمل براغراق نکنی فقط يك نمونه دستت می‌دهم. پنج ماه است که کمیته‌ای بنام «نهضت يك میلیارد فرانك برای ویت‌نام» دارد فعالیت می‌کند که هدفش از اسمش پیدا است و تا بحال فقط دویست میلیون فرانك پول جمع کرده. اما در عرض ۴۸ ساعت میزان پولی که در فرانسه برای اسرائيل جمع شد از ۳ میلیارد فرانك گذشت! که فقط نصف آنرا حضرات روچیلد پاریس ولندن هدیه کردند. و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

خوب. چرا این بشر دوستان این‌طور به‌دست و پا افتاده‌اند؟ چرا یکمرتبه این‌جوری همبستگی عمومی با اسرائيل تظاهر کرد؟ جواب ساده است. بیست سال است که يك مشت زورگو به كمك سرمایه‌های بین‌المللی و به برکت سازمان‌های تروریستی صهیون و «هاگانا» خاک فلسطین را اشغال کرده‌اند و يك میلیون ساکنان آنرا بیرون ریخته‌اند. بیست سال است که مرتب ذره‌ذره از خاک اعراب را تصرف می‌کنند. بیست سال است که سازمان ملل از آنها می‌خواهد که آوارگان فلسطین را بگذارند به وطنشان برگردند و آنها با گردن کلفتی رد می‌کنند. در عرض این مدت درست یازده مرتبه از طرف سازمان ملل محکوم به تجاوز شده‌اند. و سه مرتبه عملاً به خاک همسایگان تجاوز کرده‌اند و هیچوقت اعراب مقیم فلسطین را اسرائیلی قبول نداشته‌اند. به دلیل این است که حالا بشر دوستان غربی چنین يك مرتبه چون تنی واحد برای دفاع از آنها قیام کرده‌اند، رفتاری را که دیروز نازی‌ها بیهود کردند امروز بیهود بكمك وجدان ناراحت

اروپا و آمریکا دارد با اعراب می‌کند.

بمناسبت اینکه نازیسم - این گل سرسبد تمدن بورژوایی غرب شش میلیون یهودی فلك زده را در آن کوره‌های آدم‌پزی ریخت - امروز دوسه میلیون عربهای فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه داران والاستریت و بانک روچیلد کشته و آواره بشوند. و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت‌های هیتلر شریک بوده‌اند و در همان ساعت دم برنیاورده بوده‌اند حالا بهمان یهودیها در خاورمیانه سرپل داده‌اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و دیگر خیال مبارزه ضد استعمار غرب را در سر نپرورند و دیگر کانال سوئز را روبه ملل متمدن نبندند! تف بر این تمدن‌گند بورژوا! من تعجب می‌کنم که حضراتی که سالها به گوش ما فرو کردند که اسرائیل يك کشور سوسیالیستی است آیا الان شب باوجدان آرام می‌خواهند؟ اسرائیلی که بعنوان شعبه خاورمیانه امپریالیسم و «سیا» الان دارد تمام شبکه جاسوسی و ضد انقلابی آن اطراف را اداره می‌کند؟ اسرائیلی که حتی اسمش را بعنوان دهن کجی به فلسطینی‌ها انتخاب کرده است؟ آیا به این علت که رئیس حکومت مصر میانه‌اش با حکومت ما شکر آب است باید صدواندی میلیون عرب را در این قضیه فدا کرد؟ الان ۹۰ درصد نفت اسرائیل را ایران می‌دهد و آنوقت حکومت ایران از ترس اعراب اعلامیه می‌دهد که «مادر مقابل کمپانی هیچکاره ایم. ایشان خودشان نفت را بهر که بخواهند می‌فروشند!» و آیا این عذر بدتر از گناه نیست؟ آخر این دم خروس را بینیم یا کِمک‌های شیروخورشید سرخ را به آوارگان اردن که از حدود يك عوام فریبی دردناکترین شرایط سیاسی فراتر نمی‌رود.

سربازان فراری عرب در صحرای سینا دسته دسته دارند از تشنگی می-
میرند، آنوقت تمام مطبوعات فارسی پراست از انتقام گرفتن از ناصر-
و هیچکس نیست بنویسد که آقایان این اسرائیلی های متمدن اند که
لوله های آبرا بریده اند تا برای نگهداری از اسرا دچار خرج بیشتر
نشوند! موشه دایان همین شش ماه پیش ازویت نام برگشت که به استاژ
رفته بود تا ببیند ملت متمدن آمریکا چگونه ملت گرسنه و وحشی! ویتنام
را با ناپالم و بمب های افشان و پران قتل عام می کند! بگذریم.

شلاق حوادث بیدار کننده تر از هر پند و موعظه ای است. مطبوعات
فرانسه که همچون دیگر بنگاه های انتشاراتی این ملک در دست یهودیان
سرمایه دار است چنان افکار را مسموم و تخدیر کرده اند که نظیرش را تا
سالهای دیگر نمی توان دید. رادیوهای خصوصی و دولتی هم که با پول
تبلیغات اینها می گردد. مگر نه آن است که نخست وزیر مملکت فرانسه
رئیس بانک روچیلد است؟ و زمام امور «هاشت» و «رنو» در دست
سرمایه داران؟ و جناح چپ تماماً درید قدرت گوی موله - همان که به سوئز
لشکر کشید؟ و تبلیغاتش به دست آنهایی که هنوز خواب «الجزایر
فرانسه» را می بینند؟ اینها عجب نیست، عجب این است که وجدان
روشن فکر مملکت ایران را هم اینها می سازند. من این روزها از فارسی
دانستن خودم بیزارم. در سراسر مطبوعات فارسی جز يك مقاله در يك
مجله سپید و سیاه هیچ چیز دیگری ندیدم که بشود گفت آنرا يك ایرانی
نوشته. اگر وجدان روشن فکر اروپایی ناراحت است که چرا به آن
یهود کشی ها رضایت داده روشن فکر ایرانی چه می گوید که «استر»
ملکه اش بود و «مردخای» وزیر شاه هخامنشی اش! و دانیال نبی اما مزاده اش؟

وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت ایران در تانک و هواپیمایی می‌سوزد که برادران عرب و مسلمانان را می‌کشد. وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت سعودی و کویت در تانک‌ها و هلیکوپترهایی می‌سوزد که ملت فقیر ویت‌نام را به‌توب بسته‌اند. چه کسی گفته است که وجدان روشنفکر ایرانی را هم باید مطبوعات فرنگ بسازند؟ و مالیخولیای روحیلد و لانزمن؟ این حرف و سخن کهنه‌ای است که چرا کفاره‌گناهی را که دیوانه‌ای در بلخ آلمان و اروپا کرد باید ما در شوشتر خاورمیانه بدهیم - بحث در این است که اسرائیل - این دست‌نشانده دست اول سرمایه‌داری و استعمار غرب در خاورمیانه - که سرمایه‌فراوان دارد مگر نمی‌داند که هر اصله نخلی را کمپانی نفت در خارک به هزار تومان خرید؟ اسرائیل اگر می‌خواهد در خاورمیانه آرام زندگی کند باید مرکز توطئه ضد نهضت‌های دمکراتیک نباشد.

اگر اسرائیل می‌خواهد که برادران عرب برسمیت بشناسندش باید بجای اینکه استخوان لای زخم باشد - مرهم نهنده باشد دردهای خاورمیانه را، که بزرگترینش نفوذ استعمار است و غارت نفت، بگذار حالا رمز و قیام این مدت را سرعت برایت بنویسم چرا که دیسدهام سانسور با مطبوعات فارسی چه می‌کند و می‌دانم که چیزی درست و حسابی در این باب نمی‌دانی. چون دیده‌ام که مطبوعات فارسی این مدت انگار اصلا در تل‌آویو چاپ می‌شده است.

روز دوشنبه ساعت شش صبح به وقت اینجا - هواپیمای اسرائیل

آغاز يك نفرت / ۹۳

باكمك هواپیماهای آمریکا وانگلیس که ازمالت و پساگاههای لیبی برمی‌خاستند (و به این دلیل لیبی تهدید به بستن آنها کرد) تمام فرودگاههای مصر و سوریه واردن و حتی عراق را بمباران کردند و محافل مصری اعلام کردند که جزو این فرودگاههای بمباران شده - حتی یکی بوده درمرز سودان و مصر که هنوز تمام نشده بود و ازوجود آن فقط مقامات دولتی مصر اطلاع داشته‌اند و مقامات آمریکایی! بعد هم يك مانورساختگی شد که کشتی «لبرتی» آمریکائی را بمباران کردند که نتواند خبری ازحرکت هواپیماها ضبط کند که از کدام سمت بکدام سمت می‌رفته‌اند. و این جواری نیروهای هوائی اعراب درهمان ساعات اول روی زمین از کار افتاد، و نتیجه ازهمان اول معلوم بود. و آنوقت حمله تانک‌ها شروع شد. صحرای سینا در دو روز اشغال شد. زیر بمباران شدید اسرائیل ششصد تانک و هفت لشکر مصری ازهم پاشید. چراکه حفاظت هوایی نداشتند. عده کشته، بین ۷ تا ۱۰ هزار نفر. و مهم‌تر از این ده پسانزده هزار نفری هستند که الان در صحرای سینا سرگردانند و دارند از تشنگی می‌میرند (مثل اینکه تکرار کردم) و آنوقت ارتش فاتح اسرائیل حتی از اسیر کردن آنها ابا می‌کند. چرا که در آن صورت باید به آنها آب و نان و خوابگاه و اردوگاه بدهد. و یهودی جماعت البته که مقتصد هم هست. و اینرا از قدیم می‌دانیم. این جواری به ایشان فقط شاید يك گور دسته جمعی بدهد!

اما در جبهه اردن. زیر بمباران اسرائیل اردنی‌ها سه روز بیشتر مقاومت نتوانستند. و چهارده هزار کشته بر زمین گذاشتند. تمام نواحی غرب اردن را متمدن‌های یهود تصرف کردند و الان يك میلیون دیگر

عرب را دارند از خانه و کاشانه‌شان بیرون می‌کنند و جالب اینجاست که در همان حال که مطبوعات و رادیوی اسرائیل (که به دقت گوش کرده‌ام) جنگ را جنگ مذهبی بین متعصبان مسلمان و متمدنان اسرائیل معرفی می‌کردند- در همان حال تمام هیأت دولت و امرای ارتش اسرائیل پای دیوار ندبه در بیت المقدس داشتند گریه و زاری می‌کردند. و در همین حال رادیو قاهره طبقه کارگر انقلابی را برای برداشتن سلاح و دفاع در مقابل استعمار تهییج می‌کرد. تمام زندانیان سیاسی قاهره آزاد شدند که هیچ - مسلح هم شدند و برای دفاع راه افتادند. اما اسرائیلی‌ها از کانال سوئز عبور نکردند- گرچه می‌توانستند. چرا که نمی‌خواستند گز کی به دست استعمار بدهند که وسیله شده‌اید برای بستن کانال. بهر صورت روز چهارشنبه مصر در میان بهت و حیرت همه دنیا اعلام کرد که فرمان آتش بس شورای امنیت را می‌پذیرد و روز بعد جمال عبدالناصر در نطق نیم ساعته خود اطلاع داد که از تمام مسؤولیت‌های خود استعفا می‌دهد. (ومن حتم دارم که کوچکترین مطلبی از این نطق در مطبوعات فارسی منتشر نشده است!) خبر استعفای ناصر را گوینده رادیو قاهره نتوانست تا آخر بخواند و گریه‌اش گرفت و اروپائیان متمدن هنوز از تعجب این خبر در نیامده بودند که در کشورهای عربی غوغا شده و در عرض نیم ساعت بگفته رادیو اسرائیل (بدقت می‌نویسم) پانصد هزار نفر در قاهره ریختند به خیابان که استعفای ناصر باید پس گرفته بشود. باز بقول رادیوی اسرائیل از کرانه اقیانوس اطلس تا کناره خلیج فارس در عرض چند لحظه پریشانی شکست چنان به اراده به برگرداندن ناصر بر سر کار مبدل شد که همه فراموش کردند که در جنگند و جنگ را هم

باخته‌اند. يك ساعت بعد ناصر اطلاع داد که تا فردا استعفاي خود را پس می‌گیرد تا مجلس تکلیف او را روشن کند. و فردا ناصر نتوانست به مجلس برود. از منزل تا مجلس دریایی از آدم راه را بر هر نوع عبور و مرور بسته بود آنطور که در تلویزیون می‌شد دید. نظیر چنان تظاهراتی را فقط در پکن می‌توان سراغ داد. در عرض این مدت روابط سیاسی تمام دولت‌های عربی با آمریکا و انگلیس قطع شد. کانال سوئز بند آمد. و شیرهای نفت تمام ممالك عربی بسته شد. شکست نظامی اعراب که مسجل شد و خیال بشردوستان و متمدنان از این لحاظ که آسوده شد - آنوقت در تمام فرانسه رادیو و روزنامه و تلویزیون همه رفتند به سراغ نفت. چرا که نکند قضیه جدی شود و فرنگ بی‌نفت بماند؟ و این است آنچه از افادات دستگاه‌های انتشاراتی فرانسه درباره مسأله نفت دستگیر من شد: ملت فرانسه آسوده بخوابد که نفت برای آمریکا و انگلیس قطع می‌شود نه برای شما - و بعد اینکه نفت خاورمیانه ارزانترین نفت دنیا است و نفت ایران (که از آن خیلی حرف می‌زنند) ارزانترین نفت خاورمیانه و این نفت رو به همه‌ها باز است. و برای جایگزین کردن آن مقامات محلی کمپانی‌ها حتی جایزه معین کرده‌اند که هر دستگاهی بیشتر بجنبد و بعد علاوه بر ما آمریکائی‌ها هم هستند که درویشان بی‌نفت ایران و خلیج فارس نمی‌توانند يك لحظه دوام بیاورند (نمی‌دانم آنجا هم منعکس شده است یا نه که در سایگون مردم چنان هجومی به فروشگاههای نفت برده‌اند که دوتا پمپ خراب شده!) - دیگر اینکه نفت حوزه خلیج هفت مرتبه ارزانتر است از نفت الجزایر و ده مرتبه ارزانتر است از نفت حوزه پاناما - و بیست مرتبه ارزانتر از

نفت آمریکا - واگر قرار باشد آمریکایی‌ها خودشان نفت به ویت نام برسانند بودجه جنگی شان پنج برابر می شود ناچار اقتصادشان ورشکسته. پس خدا را شکر کنید که هنوز ایران نفت دارد و قول داده است که استخراج نفتش را چنان بالا ببرد که جیران کمبود نفت‌های عربی را کرده باشد. عین همان کاری که در ملی شدن نفت ما - کویته‌ها کردند. بله این است بزرگترین علامت همبستگی برادران مسلمان که هم در آن سالها و هم اکنون فقط به نفع متمدن‌های اروپایی و یهودی و آمریکایی تمام می شود!

اینها درست. اما هنوز کار تمام نشده است. در جبهه سوریه جنگ ادامه دارد. رادیو دمشق می گوید جنگ تمام نشده بلکه به تعویق افتاده. تمام زن و بچه‌ها را از دمشق دارند می فرستند به لبنان و از قاهره به نواحی دیگر. سنگر بندی در مقابل هر خانه و عمارت و هر اداره دارد دنبال می شود. تمام اهالی غیر علیل مسلح شده اند و رادیوهای عربی تبلیغ می کنند که حتی اگر باز هم در جبهه‌ها شکست بخوریم جنگ را مبدل می کنیم به جنگ پارتیزانی. اینطور که من می بینم قضیه دارد ریخت جنگ صلیبی مجدد را بخود می گیرد. منتهی جنگی که دیگر اصول مذهبی محرکش نیست. بلکه سیری و گرسنگی محرك آن است. اما همان میان ملل مسیحی و ملل مسلمان. سردمدار ملل مسیحی در این جنگ استعمار است و سردمدار ملل مسلمان ضد استعمار!

واگر در آن جنگ‌های صلیبی اروپائیان باختند در عوض علم و صنعت عالم اسلام را به غنیمت بردند و این بار بكمك همان علم و صنعت و بكمك يك ياور بزرگ ديگر كه استعمار بين المللی است و يك نوجه

آغاز يك نفرت / ۹۷

کوچک که عبارت باشد از صهیونیسم، از نو بهمان جنگ آمده‌اند. و آیا ممکن هست که ملت‌های مسلمان عالم در این جنگ جدید آنچه را که در آن یکی به غرب داده بودند باز بستانند؟ بگذرم. و خبر هارادنبال کنم.

عبدالناصر در نطق خود گفت که «درست شب چهارم ژوئن که فردایش حمله اسرائیل شروع شد - نمایندگان آمریکا و شوروی به من توصیه کردند که اقدام به حمله نکنم و اطمینان دادند که در این صورت اسرائیل هم حمله نخواهد کرد و مسأله از راه سیاسی حل خواهد شد.» و بعد گفت که «ما منتظر حمله اسرائیل از شرق و شمال بودیم ولی از غرب مورد حمله قرار گرفتیم (پایگاه‌های هوایی مهمی در لیبی است که در بست در اختیار ارتش آمریکا است ولی ناصر به صراحت اسم نبرد) و گفت که سی. آی. ا. در این ماجرا بی‌شک دخیل بوده است. و از این قبیل. اما آخرین اخبار اینکه خسارت جنگی مصر (غیر از خسارات جانی) به پانصد میلیون تا یک میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. چنده میلیون دلار وجه نقد و صد و پنجاه هزار تن گندم به عنوان کمک فوری به مصر فرستاده است. از شب استعفای ناصر تا کنون سفارتخانه‌های شوروی در ممالک عربی در حمایت پلیس است. چرا که مردم ممالک عربی از عدم ترك شورویها - که با توافق آمریکایی‌ها آتش بس داده‌اند - و از شل آمدن آنها سخت خشمناکند. و گرچه این يك بار دیگر همان تجربه تلخ صدارت تکرار شده زن کردن به احلیل همسایه است. اما معلوم نیست شوروی چطور می‌تواند این آبروی رفته را دوباره به دست آورد. گویا اینکه جلسه فوق‌العاده روسای احزاب کمونیست اروپای شرقی به

سرعت تشکیل شده و همه روابط خود را با اسرائیل بریدند ولی قطع روابط کجا و انتظار اعراب به کمک مستقیم کجا؟

«بومدین» حواری که آتش بس را نپذیرفت می‌دانی که به مسکو رفت تا بعنوان مترقی‌ترین جناح حاکمه عربی تکلیف دولتهای عربی را با ستاد سابق زحمتکشان روشن کند. و به همین علت باز مطبوعات آزادیخواه (!) فرنگی از آتش افروزی این سرباز انقلابی سابق ترش کردند. چون هنوز خیال می‌کنند که غیرت و حمیتی در ستاد زحمتکشان موجود است و کور خوانده‌اند. دست بالا بساز هم اعلامیه است. و اعلامیه هم تابحال کسی را به نان و آبی نرسانده. شنیده‌ام که کوسی‌کین به تیتو گفته بود (ناصر از راه تیتو کمک فوری از روسها خواسته بود) که خیال می‌کنند ما می‌رویم کنار کانال به خاطر مصریها قربانی بدهیم؟ (و راست هم می‌گفتند. آن حضرات حتی در ویتنام جرأت نکردند قدمی بردارند.) اسلحه بهشان داده‌ایم اگر کاره‌ای هستند خودشان بجنبند دیگر! این است جواب کمک. یعنی که صحرای سینا يك لا بر اتوار مجدد است برای آزمایش سلاحها. و آبروریزی مهمتر این است که سلاحهای شوروی اعتبار خود را باخته‌اند. و سلاحهای آمریکایی و فرانسه و انگلیسی اعتبار یافته‌اند.

بهر صورت این جنگ عاقبت وخیمی دارد. اسرائیلی‌ها بصراحت اعلام کرده‌اند که گذشته باز نمی‌گردد یعنی که مناطق اشغالی را پس نخواهند داد که هیچ ساکنان عرب آنرا هم بیرون می‌کنند. که شروع هم کرده‌اند. روسها زور می‌زنند که بقبولانند جدی هستند و آمریکا و انگلیس هم که بر خر مراد سوارند ولی شك نیست که در دنیای عرب

دگرگونی عمیقی رخ داده. شلاقی به گرده بخواب رفتگان قرون وارد آمده که نتایجش بزودی آشکار خواهد شد. اگر هیأت‌های حاکمه عربی که اغلبشان دست نشانده‌های مستقیم کمپانی‌های نفتی‌اند عرضه داشته باشند و شیر نفت را بسته نگهدارند، فلسطینی‌ها در سراسر مناطق اشغالی اسرائیل از نو کمیته‌های مقاومت تشکیل داده‌اند و از قرار روایت نمایندگان سازمان ملل که از آنجا آمده‌اند زمین‌ها را با مین‌های چینی دارند مین‌گذاری می‌کنند. و وای بروزی که پای چین به این ناحیه باز شود! ولابد خبر بمب‌هیدرژن‌شان را هم شنیده‌ای. و عیب اساسی کار این است که من می‌ترسم اسرائیل با این قلدر بازی‌ها و ژاندارم‌خاورمیانه شدن‌ها (مسافری می‌گفت در نیویورک با سه میلیون یهودی‌اش در روزهای واقعه چنان محیط تروری از طرف یهودیان ایجاد شده بود که همه مجازده‌اند!) از نو یک نهضت ضد یهود را تحریک کنند. و راستش را بخواهی صهیونیسم است که خطرناک است. چرا که پشت سکه نازیسم و فاشیسم است. و بهمان طریقه عمل می‌کند. یک «هاگانا» برای من بادسته‌های اس.اس هیچ فرقی ندارد. آندره فیلیپ سوسیالیست نوشته بود که شرم آور است که اینجا در فرانسه عده‌ای از یهودیها نوشته‌اند و گفته‌اند که ما وطنمان اسرائیل است نه فرانسه، و متأسفانه می‌بینم که مطبوعات فرانسه در دست یهودیها است (اکسپرس، با «سروان شرایب» ش- که زبان ایشان است و تمام زنجیره مطبوعاتی «لازارف»‌ها با فرانس سوار - ال - ماچ - پاری ماچ - والخ...) علاوه بر اینکه تمام فرستنده‌های تلویزیونی نیویورک را (۱۳ زنجیر فرستنده) یهودیها اداره می‌کنند و اغلب امور انتشاراتی و روزنامه‌ها را.

درست است که فرق میان اسرائیل و اعراب فرق میان قرن بیستم و ماقبل تاریخ است. اسرائیلی از اروپا یا آمریکا مهاجرت کرده مرد تکنیک این قرن است و عرب خاورمیانه‌ای همان مرد اهرام ساز «ایدول» پرست. و اسرائیلی بادرآمد سرانه هزار دلار در سال و اعراب بسا ۷۵ دلار. و خرج روزانه آوارگان فلسطینی بین ۷ تا ۱۱ سنت یعنی ۷-۸ قران. وحشت آور نیست؟ ناچار اسرائیلی می‌برد. اما چه کسی مرد عرب را در دوره اهرام سازی نگه داشته؟ جز استعمار؟ و جز کمپانی؟ و جز اعوان و انصارش؟ و تجربه کوبا و الجزایر و چین نشان داده که دست استعمار را فقط باتبر می‌توان برید نه با وعده و وعید و قول و قرار و اصول بشری و انسان دوستی! این است واقعه حتمی که اعراب خاورمیانه هم فهمیده‌اند. و خطر اینجا است. پس سرژاندارم‌های محافظ لوله‌های نفت بسلامت باد! و من از این ناصر چنان کلافه‌ام که نگو. تو که باملك حسین و امیر سعودی می‌خواهی به‌چنین جنگی بروی آیا نمی‌دانی که کور خوانده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که به امید حکومت کویت و قطر به سر هیچ چشمه‌ای نمی‌توان رسید؟ جالب این است که نماینده حکومت سعودی در سازمان ملل يك مسیحی لبنانی است و اجیر است و خدمت آنرا می‌کند که مزد بیشتر می‌دهد. در حالی که نماینده آمریکا «آرتور گلدبرگ» یهودی است. با چنین طناب پوسیده‌ای به چاه جنگ رفتن و تازه با میدواهی کمک‌های فوری ستاد زحمتکشان به‌چنین خطری دست‌زدن - حقا که چنین درسی را باید در پی می‌داشت! و آیا اعراب بیدار شده‌اند؟

جالب است که حضرات روشنفکران چپ این ولایت مدام سنگ اقدامات عمرانی و پیشرفت‌های اسرائیل را توی سر اعراب می‌زنند.

آغاز يك نفرت / ۱۰۱

و نتیجه می گیرند که پس اعراب لیاقت ندارند و اسرائیلی دارد ولی هیچکس نیست بهشان بگوید که حضرات نگاهی هم بکنید کویت که تا دیروز يك کویرلوت بود و حالا به كمك سرمایه نفت بهشت عربی شده است و بعد نگاهی هم بکنید به باغهای شاهی در ریاض پایتخت سعودی که پای هر درختش يك دهنه کولر باز است و هوای خنك به تن درختها می زند، بحث از این نیست که چه کسی لیاقت دارد و چه کسی ندارد. بحث از این است که سرمایه گذاری کلان را هر جا که بکنی از شیر مرغ تا جان آدمیزاد حاضر است. منتهی شیر مرغش برای اسرائیلی ها است و جان آدمیزادش را فعلا از اعراب دارند می گیرند .

لابد می پرسى خوب به نظر تو چه باید کرد؟ خیلی ساده است. الدورم ناصر و دیگران که به دنبال يك عوام فریبی مسخره مدام صحبت از به دریا ریختن اسرائیل می کنند بیهوده است. و راه حل مسائل آن فقط تشکیل يك حکومت فدرال عرب و یهود است و به اسم «فلسطین». همان حرفی که «مارتین پوپر» فیلسوف یهودی سالها پیش از تأسیس حکومت اسرائیل زد. در غیر اینصورت من می بینم که حضرات از هر دوطرف دارند سرنیزه هارا تیزتر می کنند! صهیونیسم همان اندازه خطرناك است که حکومت های دست نشانده عربی. اسرائیل باید سرنوشت خودش را از صهیونیسم جدا کند و مصر و الجزایر و سوریه باید سرنوشت خودشان را از حکومت های نفتی عرب جدا کنند.

و در آخر اینکه ما در این جا در تکاپوی جمع آوری دارو برای زخمی های جنگیم. امکان دارد که شما هم در آنجا چنین کاری را شروع کنید؟ حکومت ایران نمایش هایی دارد در اردن می دهد که هیچکس

گویا جدی نگرفته. چون برهیچکس پوشیده نیست که چه نوع کمکی است و بقصد مخفی کردن آن کین توزیهاست. از طرف مردم باید قدمی برداشته شود. آخر علاوه بر همه مسائل ناسلامتی با همکاری وهمبستگی اسلامی هم سروکار داریم.

ضمایم

۱- تفسیری بر روابط ایران و اسرائیل

متن سخنرانی تالمی گیون (Talmy Givon) منشی انجمن مستقل
دانشجویان اسرائیلی امریکا^{۴۲}

آقای رییس- نمایندگان محترم- خانمها و آقایان. متشکرم که
به من فرصت داده‌اید تا امشب در این محفل سخن بگویم. اجازه دهید
عرایضم را با دو تکذیب آغاز کنم:

یکی آنکه من متخصص روابط اسرائیل و سایر کشورها نیستم.
دیگر آنکه انجمن مستقل دانشجویان اسرائیلی در امریکا که من
منشی آن هستم، تشکیلات رسمی دانشجویان اسرائیلی نیست. و طبعاً
به وسیله هیچ یک از تأسیسات دولت اسرائیل کمک یا نظارت یا تأیید
و پشتیبانی نمی‌شود. در حقیقت تعجب‌آور خواهد بود اگر بشنوید

(۴۲) این سخنرانی در جلسه ۲۵ اوت ۱۹۶۷ سمینار انجمن دانشجویان
ایرانی در لوس آنجلس کالیفرنیا ایراد شده. و متن آن در Iran Report ،
شماره آوریل ۱۹۶۷ - نشریه ۱۵ روز یکبار همین انجمن منتشر شده است
که در کمبریج ماساچوست چاپ می‌شود.

که انجمن دانشجویان ایرانی در این جا بانی غیر مستقیم کشف تشکیلات ما بوده است. من با انجمن شما در جریان مبارزات محصلان ایرانی مقیم امریکا با اداره مهاجرت امریکا آشنا شدم که می خواستند یکی از دانشجویان مبارز ایرانی را- حسین را- از امریکا اخراج کرده و مانع تحصیل وی شوند.

مدیر يك فرستنده كوچك لوس آنجلس، كه هفته ای يك ساعت درباره اسرائیل برنامه دارد، موافقت كرده بود برنامه يك هفته اش را در اختیار من بگذارد و در رابطه با مبارزه دانشجویان ایرانی امریکا علیه شاه. اما فشار كنسول اسرائیل در امریکا، او را از این موافقت منصرف ساخت.



ایران، از معدود کشورهای مسلمانی بود که با اسرائیل روابط دیپلماتیک برقرار ساخت. و طبیعی است که این امر، باعث خرسندی خاطر حکومت اسرائیل شد. دلیلش هم واضح است. برای اسرائیل، که در يك منطقه مسلمان نشین از جهان، به کلی تك افتاده بود، چه چیزی طبیعی تر از این که دست دراز تنها کشور مسلمان منطقه را که به سمتش دراز شده بود، با شادی بسیار، بفشارد. اما پشت این ظاهر طبیعی، و در متن روابط پیچیده سیاست خارجی، این دوستی به ظاهر بی شایبه، پر از راز و رمز بود:

۱- همدستی اسرائیل با دو قدرت رو به زوال استعماری منطقه

یعنی فرانسه و انگریز در ماجرای کانال سوئز در سال ۱۹۵۶.

۲- حمایت مداوم اسرائیل از سرکوبی نهضت انقلابی الجزایر

به دست فرانسه .

۳- موضع چاکرمنشانه نماینده اسرائیل از امریکا در سازمان ملل که در نتیجه خوشایند کشورهای نوپای مستقل نبود.

۴- لجبازی حکیم (امریکا) فرموده حکومت اسرائیل درباره نقش «صلح کلی» سازمان ملل و بی‌اعتنایی به مسأله اساسی صلح در خاورمیانه و مسأله پناهندگان فلسطینی .

۵- حمایت دیپلماتیک و نظامی اسرائیل از دیکتاتورهای فاسد نظامی سراسر جهان. یانم کرده‌های امریکا، مثل چومبه و موبوتودر کنگو پرتغالی‌ها در آنگولا، تروخیلو در جمهوری دومینکن، هایل سلاسی حبشه، ملک حسین اردن و گویا ارسال اسلحه برای امام یمن و بسیاری مواضع دیگر از این دست.



با توجه به این کارنامه ردی (سخنران تعبیر مذموم را به کار برده است) جای شگفتی نیست که معاون پیشین وزارت دفاع اسرائیل، پیشنهاد اتحاد «گازانبری» را کرده باشد. تا از این راه اسرائیل با همکاری شاه ایران، ملک فیصل عربستان، هایل سلاسی حبشه- جمال عبدالناصر را در مصر خرد کند.

با توجه به این پیشینه مذموم، آهنگ دلنواز و معصومانه روابط دیپلماتیک ایران و اسرائیل، در منطقه، تنفر تهدید کننده‌ای ایجاد می‌کند. روابط موجود بین حکومت اسرائیل و محمد رضا پهلوی، نشانه دوستی بی‌غرض و شایه‌ای نیست . بلکه حلقه تازه‌ای است از زنجیری که حکومت اسرائیل را- به یاری دیکتاتورهای خاورمیانه-

در سراسر جهان، يك حکومت ضد آزادی و دموکراسی فریاد می‌زند. شما دانشجویان ایرانی که با شاه مبارزه می‌کنید، باید بدانید که اسرائیل، برخلاف آنچه تبلیغات رسمی صهیونیستی وانمود می‌کند، يك پارچه نیست. بسیاری از افراد، در اسرائیل، از روشنفکر و متفکر و تحصیل کرده گرفته، تا پیرو جوان، با سیاستهای حکومت اسرائیل به طور قطع مخالفند. آنها با موضع جنگ طلبانه و سازش ناپذیری اسرائیل در برابر همسایگان عرب و پناهندگان فلسطین، با سرکوبی بیش‌ترانه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اقلیت عرب در اسرائیل [که اقلیت نیست]، با سیاست خارجی ملال‌آور و خود ستیز حکومتی که سر آن دارد تا بسا بدترین و فاسدترین و ضد مردمی‌ترین دیکتاتورهای جهان همکاسه شود، مخالفند.

من برای دانشجویان ایرانی که باشاه ایران می‌جنگند، تأکید می‌کنم که سیاست کنونی اسرائیل نسبت به شاه، مبین احساسات و تمایلات راستین مردم اسرائیل نیست. مردمی که با بسیاری از چا کرمنشی-های دیگر حکومت اسرائیل از امریکا و ابرقدرتها مخالف هستند. و در ضمن مایل‌اند به سوی افرادی که در ایران [و خارج از ایران] در راه آزادی و استقلالشان پیکار می‌کنند، افزون بر هم‌دردی، دست همکاری نیز به سمت آنان دراز کنند.

ما به قوت حس می‌کنیم که حکومت فعلی اسرائیل خود را در سیاست خارجی بی‌ثمر و کوتاه نظرانه‌ای درگیر و مجبوس کرده است که بیانگر منافع راستین یهودیان اسرائیل نیست.

برخلاف آراء رایج، اسرائیل در حال حاضر يك کشور دموکراتیک نیست. هیچ يك از مواد قانون اساسی حقوق بشر را تضمین نمی کند. حکومت اسرائیل قادر است به دلخواه، دست به سانسور مطبوعات بزند. قوانین عتیق «امنیتی» در راه مقاصد سیاسی به کار گرفته می شوند. آزادی مذهبی تضمین نشده است و نادیده گرفته می شود. حقوق مذهبی و نژادی اقلیت ها، با وقاحت تمام لگدمال می شود. ما احساس می کنیم که این وضع زائیده تصادف نیست. بلکه بخشی است از سیاستی که پیشتر عناوین اصلی آن را برشمردم. از این رو، حس می کنم افرادی که در راه دموکراسی ایران با افرادی که در راه دموکراسی اسرائیل [هر کدام به سبک و شیوه خاص و در کشورهای خود با حکومت هایشان] پیکار می کنند، هیچ گونه تضادی با یکدیگر ندارند. اضافه بر آنکه می پندارم آنان هدفهای مشترکی را دنبال می کنند. ما اعتقاد راسخ داریم که صلح و رفاه، فقط هنگامی در خاورمیانه برقرار خواهد شد که کشورهای آن منطقه به حکومت های مردمی شان دست یافته باشند. و خود را از مداخله قدرتهای بزرگ خارجی خلاص کرده باشند. مردم ایران و مردم اسرائیل می توانند و باید در راه رسیدن به این هدف با یکدیگر یگاری کنند.

۲- بین الملل سوسیالیست ها و اسرائیل: ۴۳

متن تلگراف بین الملل سوسیالیستی لندن که در ۱۴ ژوئن برای خانم گلدامایر ارسال شده است.
بانو گلدامایر.

(۴۳) [ترجمه از انگلیسی این متن را سعید باستانی تقبل کرد. همچنانکه ترجمه دو متن فرانسه را علی چنگیزی- هر دو از دوستان عزیزم، متقبل شدند. با تشکر از آنان. شمس].

خوشوقتم که متن قطعنامه مورخ هشتم ژوئن را که به تصویب دفتر سیاسی در لندن رسیده است برای شما ارسال دارم.

بیانیه در خصوص خاورمیانه

بین الملل سوسیالیست همبستگی کامل خود را با مردم اسرائیل اعلام می‌دارد. ما در برابر تجاوز، از موجودیت و استقلال آنها دفاع می‌کنیم.

بین الملل سوسیالیست، سخت نگران آتش افروزیهای نظامی است که ویرانی و مرگ را برای مردم خاورمیانه به ارمغان آورده است و صلح جهانی را هم تهدید می‌کند. بین الملل سوسیالیست، پیشنهاد آتش بس شورای امنیت سازمان ملل متحد را گرامی می‌دارد. و از کشورهای متخاصم می‌خواهد که بی‌درنگ به این پیشنهاد عمل کنند. بین الملل سوسیالیست، از هر کوششی برای ریشه کن کردن علل برخورد و تعارض در خاورمیانه جانبداری می‌کند. و خواهان حل و فصل دائمی مسأله است.

چنین حل و فصلی باید متضمن تمام عملیات خصمانه باشد و به عقد پیمانهای صلح برخوردار از پشتیبانی سازمان ملل منتهی شود. بین الملل سوسیالیست معتقد است که برای حل و فصل پایدار مسائل خاورمیانه باید عوامل زیر را در نظر گرفت:

۱- حق مطلق اسرائیل در تداوم موجودیتش به نشانه یک دولت مستقل.

۲- به رسمیت شناختن حقوق اعراب در خاورمیانه.

۳- تثبیت و تضمین حق همه کشورهای برای عبور از آبراههای بین‌المللی ترعه تیران و کانال سوئز.

۴- ضرورت یافتن راه حل انسانی و عادلانه‌ای برای مسایل پناهندگان در خاورمیانه.

۵ - ایجاد وسایل مؤثر برای نظارت بین‌المللی جهت تضمین پایداری صلح.

بین‌الملل سوسیالیست از سازمان ملل تقاضا دارد که توجه فوری و مبرم خود را برای فراهم آوردن طرحی جهت اقدامات بین‌المللی به منظور مقابله با محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی خاورمیانه که علت دیرپای عدم ثبات در آن منطقه بوده است، مبذول بدارد.

بین‌الملل سوسیالیست، اتحاد خود را با نیروهای دموکراتیک خاورمیانه در پیکارشان با همه اشکال فئودالیسم و استبداد اعلام می‌دارد. بین‌الملل سوسیالیست، تلاش خواهد کرد تا همه کشورهای خاورمیانه را از مزایای سوسیالیسم دموکراتیک بهره‌مند سازد.



۳- گزارش از اردن:

اورشلیم- ۲۵ ژوئن ۱۹۶۷

۳۱ ماه مه ۱۹۶۷- ملک حسین به قاهره پرواز می‌کند و پیمان دفاعی را با مصر [ناصر] به امضا می‌رساند که در ماده هفتم آن آمده است:

در صورت درگیری عملیات نظامی، رئیس ستاد نیروهای

مسلح جمهوری متحد عربی، سر رشته عملیات را در هر دو کشور به دست خواهد گرفت.

۴- بیانیه اردن:

۱- احمد شو کیری و تیمسار شریف ناصر بن جمیل، معاون ستاد مشترک نیروهای مسلح اردن که در روز ۳۱ ماه مه از خطوط مقدم جبهه بازدید کرده‌اند، گفته‌اند که نیروهای متمرکز اردن در امتداد خط جبهه آماده نبرد سرنوشت‌ساز با دشمن هستند.

رادیو عمان، ۳۱ ماه مه ۱۹۶۷

۲- ملک حسین در بیانیه خود خطاب به ارتش اردن گفت:

انگیزه من در عقد پیمان دفاع آن بوده است که من یقین دارم که با این کار وظیفه خود را به جا می‌آورم و به تمامی آرزوهای شما پاسخ می‌دهم. من امیدوارم که ملت ما، همسنگ این مبارزه و این مسئولیت از آب در آید. با عنایت پروردگار و در سایه همبستگی همه اعراب، به زودی شاهد غلبه حق بر باطل خواهیم بود.

۳۱ ماه مه ۱۹۶۷

۳- رادیو عمان، اول ژوئن ۱۹۶۷

شهروندان، کارگران، روستائیان! چه انتظار درازی کشیدیم برای این ساعات افتخار و برای روزی که اعراب به سوی قلب عربیت پیش بروند. برای دیدار در خاک فلسطین جاودان آماده باشید.

۴- ملك حسين در مصاحبه با نشریه الحیات (دوم ژوئن) گفته است:

همکاری فزاینده ما با مصر و سایر دولتهای عربی، مارا قادر خواهد ساخت تا در راه درستی گام زنیم که ما را به رهایی فلسطین سوق خواهد داد. این است سنگ زیربنای سیاست ما.

۵- مدیر رادیوی اردن در چهارم ماه ژوئن گفت :

رادیوی ما به جبهه‌های مختلف خواهد رفت تا در رساندن اطلاعات و کمک به تدارك نیازمندی لازم جبهه مشارکت کند.



۵- پیام نخست وزیر اسرائیل به ملك حسين (صبح پنجم ژوئن):

۵ ژوئن ۱۹۶۷- پیام به ملك حسين از طریق تیمسار بول:

ما به هیچ وجه آغاز کننده عملیات نظامی علیه اردن نخواهیم بود. بسا این حال، اگر اردن راه تخاصم پیش گیرد، با تمام توان خود واکنش نشان خواهیم داد. و مسؤولیت تمامی عواقب به گردن اردن خواهد بود.

۶- بیانیه پنجم و ششم ژوئن اردن :

۱- شهروندان آزاده، فرزندان دلاور اردن! لحظه‌ای که منتظرش بودیم فرا رسیده است. ساعتی که مشتاقش بودید، در پیش است. پیش به سوی سلاح، به سوی سلاح نبرد و به سوی صفحاتی تازه از افتخار. پیش به سوی کسب حقوقمان، در هم کوبیدن متجاوز و گرفتن انتقام!

رادیو عمان- ۵ ژوئن ۱۹۶۷- ۹ و ربع صبح.

۲- اعراب دلاور! هرجا که هستید، همه چیز را تا فرجام، درهم کوبید! بر شماست که کار اسرائیل را یکسره کنید. به پیش، سربازان، به سوی پیروزی! هرجا که هستید همدیگر را دریابید. پرواز کنید، ای ای خلبانهای دلیر!

رادیو عمان- ۵ ژوئن- ۹ و ۵۸ دقیقه صبح.

۳- ملك حسين در روز پنجم ژوئن: «برادران! هرجا که در جبهه طولانی نبرد سنگر دارید، مطمئن باشید که نیروهای ما و تمامی ملت عرب، از این آزمایش سربلند بیرون خواهد آمد و به هدف خود خواهد رسید. نبرد سرنوشت ساز آغاز شده است. و من امیدوارم که این نبرد، به زودی با پیروزی همه ما- که برای آن دست به دعا برداشته ایم- به پایان خواهد رسید.»

رادیو عمان- ۵ ژوئن- ساعت ۱۰ و ۴۵ صبح.

۴- «ما در تمامی طول جبهه آتش گشوده ایم.»

رادیو عمان- ۵ ژوئن- ظهر

۵- نخست وزیر اردن: «ما اینک در مقدس ترین ساعات زندگی مان به سر می بریم. ما در نبرد رشادت و افتخار شریک شدیده ایم. در کنار هم، با تمامی سلاحهای ملتمان، در برابر دشمن مشترک. برای این نبرد و رهایی از حجب و شرم خود، انتظار درازی کشیده ایم.»

رادیو عمان ۵ ژوئن

۶- بیانیه نظامی شماره ۱۶: «هم اکنون نیروهای ما در کوهستان اسکوپوس، هشت تانک دشمن را نابود کرده و موفق شده اند که نیروهای

دشمن را در منطقه‌ای روبه‌روی شیخ عبدالعزیز، سر راه اورشلیم، محاصره کنند. پنج تانک دشمن آتش گرفته است. و دشمن این تانک‌ها را به جا گذاشته است. توپخانه ما هم اکنون سرگرم کوبیدن بازمانده نیروهای شکست خورده دشمن است.»

۷- نقل از يك بيانيه نظامی اردن: «تعداد هواپیماهای سرنگون شده دشمن به ۲۳ فروند رسیده است. سه خلبان، پس از فرودبا چتر، به اسارت گرفته شدند.»

رادیو عمان- ۵ ژوئن- ساعت ۲۳

۸- «سربازهای اردن هم اکنون در حال نابودی استحکامات یهود در اورشلیم هستند. بیش به سوی دیدار با «رابین» در تل‌اوئو!»

رادیو عمان- ۶ ژوئن- ۲۳ و ۵۵ دقیقه

۹- «امروز سربازان ملك حسين» استحکامات یهود رادر اورشلیم وینین منهدم کردند. آنها پارلمان یهود را نابود کردند. و خاک مقدس را، از جنگ صهیونیست‌ها در آوردند. سربازهای دلاور حسین به سوی تل‌اوئو پیش می‌روند.»

رادیو عمان- ۶ ژوئن- ساعت ۱۸

سرمقاله روزنامه «کل‌هاعام» (صدای ملت) ارگان حزب کمونیست

اسرائیل- مورخ ۱۹۶۷/۶/۱۱

۷- قطع روابط با اسرائیل :

اعلامیه شوروی مربوط به قطع روابط دیپلماتی با اسرائیل در بین جامعه اسرائیل با تأثر و تأسف تلقی گردید.

هیچکس تحت هیچ شرائطی نباید اسرائیل را درزد و خورد
 اخیر متهم به تجاوز نماید و کسانی که قصد دارند متجاوز واقعی را پیدا
 نمایند و آنرا معرفی کنند هیچگاه نباید مقاصد شوم کشورهای عرب را
 دائر بر جنگ با اسرائیل از نظر دور داشته و شعارهای تهدید آمیزی را
 مانند «آزادی فلسطین» و «برگرداندن اوضاع بسال ۱۹۴۸» و امثال آنرا
 نادیده بگیرند. حتی اوتانت دبیر کل سازمان ملل متحد از ذکر اینکه
 چه کس از اول دست به تجاوز زد با دارد. شاهد موثق تری مانند شخص
 جمال عبدالناصر در این زمینه وجود دارد.

اگر بخاطر داشته باشید وی هنگام استعفای خود ذکر نکرده که
 چه کس جنگ را شروع کرد ولی باین نکته اشاره نمود که مقربین او
 با اطمینان کامل بوی اطلاع داده بودند که اسرائیل جنگ را علیه سوریه
 آغاز کرده و او با استناد باین اطلاع ناچار گردید که به اسرائیل حمله
 نماید. ولی در مورد این خبر موثق که از جانب مقربین ناصر بوی داده
 شده بود باید گفت جنگ بین ارتش اسرائیل و مصر در صحرای سینا
 در گرفته بود که لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل طی بیانیهای به دولت
 سوریه اعلام داشت چنانچه سوریه از حمله به اسرائیل خودداری کند
 اسرائیل هیچ صدمه ای باین کشور وارد نخواهد ساخت. بنابراین در
 مورد اینکه چه کس در این گیرودار جنگ را شروع کرد باید بی طرفی
 کامل مورد توجه قرار داده شود.

این موضوع که اسرائیل مفاد قرار داد آتش بس را رعایت نکرده
 کذب محض است. اسرائیل اولین کشوری بود که موافقت خود را
 با آتش بس اعلام نمود. پس از او دولت اردن نیز با آتش بس موافقت

کردولی مصر و سوریه و (عراق) از قبول آتش بس خودداری نمودند که در نتیجه جنگ با این کشورها بیش از جنگ با کشور اردن بطول انجامید.

بهر حال تا آنجا که ما بخاطر داریم تاکنون جنگهای زیادی بین کشورهای همجوار و همسایه در اقصی نقاط عالم روی داده که در هیچ مورد دولت شوروی اقدام به قطع روابط خود با هیچیک از طرفین نکرد. در جنگهای بین چین و هندوستان- هندوستان و پاکستان- ایتوپی و سومالی- مراکش و الجزیره و امثال آن در گذشته شوروی از هیچگونه اقدامی به منظور برقراری صلح بین متخاصمین فروگذار نکرد و هیچگاه جانب یکی از طرفین را نگرفته است. این خط مش سیاسی در همه حال مورد تأیید و پشتیبانی احزاب کمونیست بین المللی (بجز احزاب طرفدار چین) قرار گرفته- ولی معلوم نیست به چه علت روش شوروی در مبارزه اعراب و اسرائیل باید با گذشتهها فرق داشته باشد. ما ایمان کامل داریم که روابط بین شوروی و اسرائیل در آینده بسیار نزدیکی بار دیگر براساس استواری برقرار خواهد شد.

ما اعضاء حزب کمونیست اسرائیل نه فقط برای تجدید مناسبات دیپلماتی اسرائیل و شوروی کوشش خواهیم نمود بلکه به مبارزات خود برای ایجاد روابط دوستانه و حسنه بین اسرائیل و کلیه کشورهای کمونیستی ادامه خواهیم داد.

هم اکنون جنگ در کلیه جبههها آرام گرفته و اسرائیل براساس حفظ حقوق کلیه کشورهایائیکه در این جدال درگیر شده اند پیشنهاد صلح می کند. صلحی که امنیت اجتماعی را در سراسر منطقه خاورمیانه

تأمین خواهد کرد. لذا پیشنهاد اسرائیل باید از پشتیبانی کامل کلبه کشورهای کمونیست و سایر کشورهای صلح دوست جهان برخوردار گردد.

۸- بیانیۀ کمیته بین المللی صلیب سرخ ژنو (۱۹ ژوئن ۱۹۶۷):^{۴۴}

موضوع بازگرداندن اسرا و دیدار با مجروحان در بیمارستانها: «نمایندگان کمیته بین المللی صلیب سرخ خاورمیانه، همچنان به بازگرداندن اسرای مجروح سرگرمند. به ویژه هواپیمای این کمیته نوزده اردنی مجروح را، در هجدهم ژوئن، در فرودگاه «مفرک» در نزدیکی عمان پیاده کرده است.

ملك حسين شخصاً به فرودگاه آمد تا از مجروحان و نماینده کمیته، دکتر ادوارد لیو تولد، که مجروحان را همراهی کرده بود، پیشواز کند. ملك حسين به درون هواپیما رفت تا در پیاده کردن مجروحان شرکت کند.

امروز انتظار می رود که دو محموله پتوبه عمان ارسال شود. فردا، هواپیما چهارمین گروه از اسرای مجروح مصری را به قاهره خواهد برد. و روز بیست و یکم ژوئن، کمیته دومین گروه اسرای مجروح و گروهی از کودکان را از تل اوئو به اردن خواهد برد.

نمایندگان کمیته در محل به کوشش های خود افزوده اند تا تعداد بیشتری از مجروحان به کشورهای خود بازگردانده شوند.

در غزه، دکتر لیو تولد، از بیمارستان بسا پیستی دار الشفاء، بیمارستانهای عامر و ناصر، بیمارستان بیماریهای مسری، و درمانگاههای

(۴۴) [ترجمه این بخش را سعید باستانی انجام داد].

سوئدی «اونروا» دیدن کرده است. این بیمارستانها هیچ آسیبی ندیده‌اند. و پزشکان مصری آماده به خدمت در پستهای خود، به طور عادی به کارشان سرگرمند.

دکتر لیو تولد همچنین از بیمارستان صلیب سرخ مصر در العاریش دیدار کرده است. برخلاف گزارش‌هایی که در مطبوعات منتشر شده است، این بیمارستان نه تنها مورد حمله قرار نگرفته و بمباران نشده است بلکه پزشکیهای مصری در آن بیمارستان به کار عادی خویش سرگرمند.^{۴۵}

به این ترتیب، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ با تمامی توان، فعالیت خود را، به سود پناهندگان و رانده شدگان مناطقی که به اشغال نیروهای اسرائیلی درآمده‌اند، دنبال می‌کند. علاوه بر این، آقای اوتو برکهارت، عهده‌دار امر کمک به غیر نظامیانی شده است که خواهان پناهندگی به دمشق و شرق پایتخت سوریه هستند.»

۹- جنبش همبستگی

برابری در کشور قربانیان نابرابری :

دعای اعراب و اسرائیل که سخت در خاورمیانه عربی عمق پیدا کرده، مسأله تازه‌ای برای تمام ملل عقب‌مانده عرب طرح کرده که حجابی شده است برای پوشاندن مسائل اساسی مثل نفت و نفوذ غربی. مستمسکی شده تا همه تقصیرها را به گردنش بیندازند. و به هر صورت مثل دو تا چشم‌بندی که به اسب می‌زنند، باعث تنگی در بچه دید این حضرات شده.

(۴۵) [تاکید روی عبارات سیاه، از خود جلال است که زیر عبارات را

خط کشیده. مترجم به تبع آن، فارسی عبارات را سیاه‌تر چاپ کرده است.]

مثال جوانهای عرب اهل عرعر - آن افسر سعودی - آن مردك
حقوقی - آن اعضای وزارت خارجه اسرائيل . . . والخ.
در شماره ۴ مارس ۱۹۶۵ نوول اوبسرواتور - ص ۱۸ -
مقاله‌ای هست درباره اخراج اعراب از دهکده دیرالاسد،
تحت عنوان Des beatnicks Justiciers از کریستین روشفور.
[ترجمه شود] برای ولایت اسرائیل.^{۴۶}

ج . آ



«آموس کنان» نویسنده که نمایشنامه «شیر» ش در اینجا (لوتس)
به صحنه آمده (و من به تازگی این رمان شگفتی انگیز را ترجمه کردم)،
«ایگال تو مارکن» پیکر تراش (که طی همین زمستان آن را در گالری
سن ژرمن به نمایش گذاشت) و «اوری زوهار» هنرپیشه و کارگردان (که
فیلم «حفره‌ای در ماه» اش نامزد نمایش در فستیوال کان شد) اخیراً هر سه شان
توقیف و تحویل مقامات قضایی در «نازارت» شده‌اند. آنان با مجازات‌هایی
بین هشت ماه تا چهار سال زندان روبرو هستند.

علت این توقیف چیست؟ دیدارشان از دهکده عرب نشین دیرالاسد.
جایی که مثل تمام روستاهای عرب نشین جلیل، بازدیدش برای اسرائیلی‌ها
ممنوع بوده است.

(۴۶) [این قسمت توضیح خود جلال است که بر بریده نوول اوبسرواتور
سنجاق شده بود. خودش نرسیده بود ترجمه کند. علی چنگیزی عزیزم این
لطف را کرد. شمس]

ساکنان این روستاها، همین روزها از دهکده‌هایشان اخراج خواهند شد. (دهکده‌هایی که متجاوز از چندین هکتار مزارع بی‌نظیر کشت زیتون را شامل هستند) یعنی زمینهایی را جهت ایجاد شهرمردن «کارمی» صادره خواهند کرد. و این کار، در «برنامه توسعه» کشور اسرائیل پیش‌بینی شده است. کاری که متخصصان، از جمله شهرسازان، اقتصاددانان و استادان فن، با دلیل و برهان ثابت کرده‌اند که اخراج مردم بومی از روستاهای عرب‌نشین، از نظر فنی و تکنیکی اشتباه محض است.

يك جوان صالح دوست اسرائیلی، به نام «اوری دیویس»، که به خاطر برابری حقوق اعراب مقیم اسرائیل و علیه اخراج آنان از روستاهایشان، مبارزه می‌کند، به خاطر دیدارش از همین دهکده‌ها، به مدت هشت ماه است که در زندان به سر می‌برد. (دیویس در صدد بود که با يك اعتصاب غذای پنج روزه در برابر مقر نخست‌وزیر اسرائیل افکار عمومی را به مشکل مذکور معطوف دارد که او را به سکونت اجباری در زندان محکوم کردند). به خاطر اعتراض به این بی‌عدالتی و محکومیت بود که آموس کنان، ایگال تورماکن و اوری زوهار - به نوبه خود - دست به اعتراض و مبارزه زدند.

پیرو اقدام آنان، رسانه‌های گروهی و مطبوعات علیه آنان جوش آوردند. و در مورد «نهضت مقدس‌های حق طلب» شروع کردند به شایعه‌سازی. ولی همین امر سبب شد که صد و پنجاه و يك نفر از هنرمندان و هنرپیشگان، به نشانه اعتراض، به روستاهای ممنوعه رفتند؛ پلیس از دستگیری آنها خودداری کرد؛ و آنها از دادگاه عالی قضایی خواستند

که قانون را، برای همه، یکسان به اجرا گذارد.

دنیال این کار کنایه آمیز نسبت به دولت اسرائیل، سه هنرمند معترض نخستین از «شیفتگان دیدار از جلیل» دعوت کردند تا از منطقه ممنوعه بازدید نمایند. آنان می‌پنداشتند در حدود بیست نفری زحمت این دیدار را بخود خواهند داد. اما صبح شنبه کاروانی شامل یکصد و پنجاه اتومبیل از اطراف عزم ورود به منطقه ممنوعه کردند و هشتصد مسافر در آن منطقه به سیاحت و سلوک رفتند در حالی که اعراب بومی با فریاد: «زنده بادهم بستگی مردم عرب و یهود» به آنان خوشامد گفتند.

هشتصد مسافر مزبور از جمله به دادگاه رجوع می‌کنند و خواهان لغو قانون بازدید کلیمیان از مناطق ممنوعه می‌شوند. و سرانجام يك اعتصاب غذای متناوب و کشدار، جهت لغو آن قانون ترتیب داده می‌شود.

— کریستیان روشفور —

پایان